

اگر

نشریهٔ ماهانهٔ مدافعان سوسیالیسم علمی

شمارهٔ ۱، دی ۱۳۷۶
(ژانویه ۱۹۹۸)

خلأ مهمی که به ناچار باید پُر شود

جنبش کارگری و کمونیستی ایران، در طول دو دههٔ گذشته، دو توفان بسیار عظیم را از سرگذرانده است: یکی، عقبگرد فاجعه بار روند انقلابی در ایران و سرکوب خشن سازمان ها و احزاب مترقی و انقلابی کشور در فاصلهٔ سال های ۶۷–۱۳۶۱، که نقطهٔ اوج آن کشتار جمعی زندانیان سیاسی در جریان فاجعهٔ ملی بود؛ و دیگری، سقوط حاکمیت سوسیالیستی در اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای اروپای شرقی در اوایل دههٔ جاری، که به فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، تغییر تعادل نیروهای جهانی به نفع امپریالیسم و آنچه که امروز «نظم نوین جهانی» خوانده می شود انجامید.

هر دو این روندها، اثراتی بس مخرب بر جنبش چپ و کمونیستی ایران باقی گذاشت. یورش خونین ارتجاع به احزاب و سازمان های کارگری، چپ و کمونیستی ایران، و کشتار بخش اعظم رهبران و کادرهای نخبه و پرتجربهٔ این احزاب و سازمان ها در زندان ها و شکنجه گاه ها و میدان های اعدام، نه فقط این نیروها را از امکان سازماندهی در داخل کشور و حفظ ارتباط مستقیم با توده های عظیم کارگران و زحمتکشان میهن، که پایگاه اجتماعی این نیروها را تشکیل می دهند، محروم ساخت، بلکه تک تک این احزاب و سازمان ها را از داشتن بسیاری از کادرهای رهبری مجرب و آبدیده که بتوانند، در دشوارترین شرایط مبارزه، با جمعبندی از تجربیات مثبت و منفی گذشتهٔ خود، راه صحیح مبارزهٔ آینده را شالوده ریزی کنند، محروم نمود.

در گیرودار هرج و مرج و سردرگمی و انشعاب های پیاپی ناشی از ضربهٔ اول بود که زلزلهٔ دوم، یعنی فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، آوار دیگری را بر سر جنبش چپ و کمونیستی ایران فرود آورد. این ضربهٔ دوم، هرج و مرج و سردرگمی و انفعال و تفرقهٔ سیاسی - تشکیلاتی ناشی از ضربهٔ اول را به سطح ایدئولوژیک ارتقاء داد و مجموعهٔ جنبش چپ و کمونیستی را در کام یک بحران عمومی تر، که هنوز در تمامی ابعادش ادامه دارد، فروبرد. اگر در مرحلهٔ اول، سوالات بی پاسخ مانده، حول مسایل سیاسی و تشکیلاتی از قبیل درستی یا نادرستی مشی سازمان های مختلف چپ در برخورد به رژیم حاکم در ایران و کل نظام جمهوری اسلامی و چگونگی عملکرد رهبری گذشتهٔ این سازمان ها دور می زد، ضربهٔ دوم زمینه را برای به زیر سؤال رفتن کل جهان بینی و ایدئولوژی سازمان های چپ و کمونیستی، به ویژه ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم، آماده ساخت. چپ روی و افراط گرایی نسنجیده و جدا از توده ای که در عکس العمل به ضربهٔ اول بخش بزرگی از نیروهای چپ در تبعید را در خود فرو برده بود، این بار با راست روی و تسلیم طلبی ایدئولوژیک در برابر بورژوازی «پیروزمند» در جنگ سرد تلفیق شد و چنان معجونی از دیدگاه های ذهنی متضاد در جنبش چپ و کمونیستی ایران به وجود آورد که جدا کردن سره از ناسره در آن هنوز کاری بس دشوار به نظر می رسد.

بر اثر این ضربات پیاپی، بخش چشمگیری از نیروهای چپ ایران و هواداران آنها جهان بینی علمی خود را رها کردند و به سوسیال دموکراسی و حتی در مواردی به لیبرالیسم بورژوایی روی آوردند. برخی از آنها تا آنجا پیش رفتند که اصل مبارزهٔ طبقاتی، رسالت تاریخی طبقهٔ کارگر، تضادهای آشتی ناپذیر جامعهٔ سرمایه داری، و حتی وجود امپریالیسم را، که هر روز در پیش چشم آنها دست به جنایت تازه ای می زند، نفی کردند و هدف مبارزاتی خود را تا سطح استقرار دموکراسی در ایران، آن هم با کمک بورژوازی بین المللی و در چارچوبی که سرمایه داری جهانی اجازهٔ آن را بدهد، تقلیل دادند. این عده امروز هژمونی فکری و سیاسی بورژوازی را پذیرفته اند و می کوشند تا مبارزات کارگران و زحمتکشان ایران را در چارچوب تنگ جهان بینی بورژوایی محدود سازند.

از سوی دیگر، بخش دیگری از نیروهای چپ و کمونیستی که قاطعانه یا به درجات مختلف به ایدئولوژی و جهان بینی خود پایبند مانده اند، همچنان بر سیاست های عکس العملی ناشی از ضربهٔ اول پافشاری می کنند و از کاربرد صحیح جهان بینی خود در عرصهٔ مبارزهٔ سیاسی خودداری می ورزند. آنها به جای بهره برداری از این جهان بینی علمی برای ارزیابی مشخص شرایط عینی و ذهنی جامعهٔ ایران، تحلیل واقع بینانه از توان واقعی نیروهای اجتماعی و سیاسی درگیر مبارزه، و قرار گرفتن در کنار مبارزات روزمرهٔ توده های میلیونی مردم، به چیزی کمتر از «سرنگونی مجموعهٔ نظام» جمهوری اسلامی — شعاری که با شرایط ذهنی توده های میلیونی کارگران و زحمتکشان و درجهٔ سازماندهی کنونی آنها هیچ سنخیتی ندارد — قانع نیستند. گسیختگی آشکار میان جهان بینی این بخش از جنبش چپ، از یک سو، و مشی سیاسی کنونی آن، از سوی دیگر، مهم ترین مشخصهٔ آن را در حال حاضر تشکیل می دهد.

در نتیجه، امروز بخش مهمی از نیرو های چپ و کمونیستی ایران، چه از موضع «چپ» روانه و چه از موضع راست گرایانه، از جنبش توده ای داخل کشور جدا افتاده و در انزوا قرار گرفته اند. نمونهٔ سیاست تحریم انتخابات اخیر ریاست جمهوری، که نادرستی آن با رأی قاطع خود مردم به اثبات رسید، نشانهٔ بارزی از این واقعیت تلخ بود.

ادامه در صفحهٔ ۲

«جبههٔ دفاع از آرمانهای انقلاب»: ضرورتی اجتناب ناپذیر!

(۱) دیدگاه ما نسبت به نظام و حاکمیت

و سازمانهای صنفی، و ...، خصلتی عمدتاً مردمی و مترقی یافت و بسیاری از اصول زیربنایی یک جمهوری ملی و دموکراتیک را در خود منعکس کرد. فصل سوم قانون اساسی (اصول نوزدهم تا چهل و دوم)، «حقوق ملت» را در چارچوبی مترقی تعریف کرد و برابری حقوق همهٔ مردم ایران را جدا از «رنگ، نژاد، زبان و مانند اینها» تضمین نمود. این فصل از قانون اساسی تفتیش عقاید، شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع، سانسور، و تعرض به حیثیت، جان، مال، حقوق، مسکن و شغل اشخاص را ممنوع اعلام کرد: حق کار و اشتغال، تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بیمهٔ بهداشتی و درمانی را «برای یک یک افراد کشور» به رسمیت شناخت و دولت را «موظف» ساخت تا «برای همهٔ افراد امکان اشتغال به کار و شرایط مساوی را برای احراز مشاغل ایجاد نماید»: حق «آموزش و پرورش رایگان را برای همهٔ ملت تا پایان دورهٔ متوسطه» تضمین کرد: «داشتن مسکن متناسب با نیاز» را «حق هر فرد و خانوادهٔ ایرانی» دانست و دولت را موظف ساخت تا «با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند، بخصوص روستا‌نشینان و کارگران» زمینهٔ اجرای این اصل را فراهم آورد: ...و.

ادامه در صفحهٔ ۳

چهرهٔ واقعی توطئه گران علیه مردم را باید بی واهمه افشاء کرد!

باید یک دسته از آنها تصفیه شوند؟ باید با جریان خزنندهٔ لیبرالیسم منافق که در همه جا رسوخ کرده است مقابله کرد و صفوف آنرا درهم ریخت والا آنها محاصره را کامل خواهند کرد...».

«عصر ما»، پس از نقل این گفته های تکان دهنده، به درستی چنین نتیجه می گیرد که «مطلب به اندازهٔ کافی گویا است. از کژاندیشی دربارهٔ طبیعت انسان شروع می شود و به تحلیلی سرپا مغلوط و مغشوش از ماهیت انقلاب و جنگ و دوم خرداد می رسد و سرانجام به کژراهه ای رهنمون می شود که به خشک و تر رحم نمی کند»، و سپس ادامه می دهد: «حرف های پشت پرده ای که در این یا آن محفل سیاسی زده می شود مادام که در مقام حرف است ایرادی ندارد، اما اگر قرار باشد حرمان زدگی و خشونت ناشی از آن را به بار آورد باید به عنوان مقدمهٔ جرم تلقی شود و طی روش های پیشگیرانه با آن مقابله شود...».

وقایع بعدی به سرعت نشان داد که این «حرف های پشت پرده» تنها در «مقام حرف» نبوده و جنبهٔ سازماندهی جدی نیز داشته است. طبق گزارش نشریهٔ «سلام»، در روز ۲۴ آبان، یک گروه حدوداً ۴۰ نفری به دفتر اتحادیهٔ انجمن های اسلامی دانشجویی دانشگاهها، حمله کردند و ضمن تخریب کلیهٔ اموال دفتر اتحادیه، مهندس طبرزدی رئیس این اتحادیه را به شدت مورد ضرب و شتم قرار دادند. طبرزدی در مصاحبه ای که بعد از این حمله با خبرنگار «سلام» انجام داد، گفت که این عده «ظاهراً از انصار حزب الله بودند». او در توضیح این حمله

تغییر و تحول رأی دادند. اما همین مردم اگر احساس کنند نتیجهٔ کارشان به هرج و مرج خواهد انجامید به پای صندوقها آمده و این بار به ثبات رأی خواهند داد. لذا استراتژی ایجاد رعب از یک سو و نشان دادن اقتدار نظام از سوی دیگر، مردم را ولو قسری به سوی خط انقلاب و رهبری خواهد کشید. در چنین شرایطی نیروهای ما شمشیر تیز ولایت خواهند بود و هرکس بخواهد این شمشیر را کند نماید به ولایت خیانت کرده است.

«وقتی می گویم «والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم» خیال نکنید کفار فقط آمریکا و اسرائیل هستند. سرانگشتان و ستون پنجم آنها در «بینهم» هم دیده می شود. مگر بحث عوام و خواص یادتان رفته که حتی خواص طرفدار حق هم دو دسته اند و دائمًا

ادامه در صفحهٔ ۲

در صفحات بعد

کوبای سوسیالیستی زنده است!

صفحات ۴ و ۵

دربارهٔ مفاهیم دولت و دموکراسی

صفحهٔ ۶

آموزش های مارکسیسم

صفحهٔ ۶

شکل تازه ای از بردگی زنان کارگر در آسیا

صفحهٔ ۷

شرکت های فراملیتی و جمهوری های آسیایی

صفحهٔ ۷

انقلاب ضد امپریالیستی، ضد استبدادی و مردمی بهمن ۱۳۵۷ با شرکت گسترده ترین طیف نیروهای مردمی، حول سه خواست عمدهٔ استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی به وقوع پیوست. این انقلاب، که عمدتاً با نیروی طبقات و لایه های اجتماعی زحمتکش و پایینی جامعه اما به سرکردگی نیروهای غیرپرولتری و روحانیت نمایندهٔ آنها به پیروزی رسید، رژیم فرتوت سلطنتی را واژگون کرد، بورژوازی کمپرادور را از مسند قدرت به زیر کشید، سیستم بانکی و تجارت خارجی و بخش بزرگی از صنایع کشور را به مالکیت دولت درآورد، سرمایه های خارجی را مصادره کرد، مستشاران و نظامیان و مشاوران اقتصادی و سیاسی دولت های امپریالیستی را از کشور بیرون راند، پیمان های نظامی رژیم گذشته را با دولت های امپریالیستی ملفی ساخت و حاکمیت سیاسی جامعه را به طیف گسترده ای از طبقات و لایه های اجتماعی واگذار نمود.

ساختار نظام اجتماعی برخاسته از انقلاب، که در قانون اساسی آن تبلور یافت، علی رغم همهٔ محدودیت های جدی که از سوی نیروهای راست درون حاکمیت برخاسته از انقلاب بر آن تحمیل شد، در اساس خود در رابطه با حقوق اساسی مردم، ساختار اقتصادی جامعه، مسایل مربوط به عدالت اجتماعی، حق آزادی احزاب سیاسی

نشریهٔ «عصر ما»، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در شمارهٔ ۸۱ خود (۳۰ مهر ۱۳۷۶)، طی مقاله ای زیر عنوان «از کژ اندیشی تا کژ رفتاری»، برده از توطئه های تازه ای برداشت که نیروهای راست ارتجاعی به منظور بازپس گرفتن سنگرهای از دست رفتهٔ خود تدارک می بینند. هرچند این نشریه از افشای نام این توطئه گران در مقالهٔ نامبرده خودداری کرده است، اما محتوای مسایل مطرح شده در این مقاله به اندازهٔ کافی روشنگر ابعاد توطئهٔ خشنی است که علیه مردم میهن ما در شرف تکوین است. «عصر ما» در مقالهٔ یادشده بالا، از برخی «نحواهای درگوشی» در میان «گروهی» از سردمداران جناح راست خبر می دهد که پس شکست انتخاباتی جناح خود در

روز دوم خرداد، در محفلی پنهانی به تحلیل اوضاع نشسته اند و به گفتهٔ این نشریه، «تیغی را» برای «حمله به مردم سالاری و جمهوریت»، و سرکوب مفاومت مردم «تیز می کنند». «عصر ما» در مقالهٔ خود، بخش هایی از این «نحواهای درگوشی» را چنین نقل می کند: «قبل از ۵۹۸ دو خط در مقابل هم شکل گرفت خط جنگ و انقلاب از یک سو و خط فن سالاری و به اصطلاح واقعگرایی از سوی دیگر. ما باید تحلیل کنیم که چه کسانی جام زهر را درست کردند و چگونه آنرا به امام دادند. همان جریانی که این کار را کرد در این ۸ سال هم درحال پیشروی بوده است و در دوم خرداد هم از اصل غافلگیری استفاده کرد و جام زهر دیگری را تدارک دید.

«نهادهای قدرت توده ای» خلق باید در اسرع وقت ایجاد شود!

پیروزی عظیم توده های میلیونی مردم در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، و رأی بی سابقه و تکان دهندهٔ آنان به آقای خاتمی، که حدود سه برابر مجموع آرای سه کاندیدای مورد حمایت حاکمیت را به دست آورد، نبرد قدرت بسیار مهم و تعیین کننده ای را در سطح جامعهٔ ایران دامن زده است. جناح های واپسگرای حاکم، که بنیاد سلطهٔ دیکتاتوری و استبدادی خود را با این حرکت گستردهٔ مردم در خطر جدی می بینند، از همان فردای روز انتخابات، همهٔ امکانات خود را — از خرابکاری و سنگ اندازی در کار ارگان ها و مقامات دولتی گرفته تا سازماندهی یورش به شخصیت های مدافع آزادی و عدالت اجتماعی، و تدارک توطئهٔ ایجاد هرج و مرج و ارعاب مردم — به کار گرفته اند. امروز، همهٔ شواهد حاکی از آن است که ارتجاع عقب رانده شده، بار دیگر خود را برای یورشی همه جانبه به دستاوردهای اخیر مردم و سرکوب تمامی نیروهای مدافع آرمان های انقلاب، آماده می کند.

با توجه به این خطر جدی است که جناح های حامی آقای خاتمی به درستی بر ضرورت حضور مردم در صحنه تأکید می کنند. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، طی بیانیه ای تحت عنوان «مواعن تحقق شعارهای رئیس جمهوری و راههای رفع آن»، پس از تأکید بر توطئه های «جناح انحصار طلب»، چنین هشدار می دهد: «به منظور حفظ دستاوردهای دوم خرداد، مردم باید در صحنه بمانند و از رئیس جمهور منتخب خود حمایت کنند. مردم باید هوشیارانه مراقب اوضاع باشند و بدانند که دست هایی هست که تلاش می کند خاتمی را در ایفای تعهداتش به مردم ناتوان و مردم را از انتخاب خود بشیمان کند.» به این فراخوان مهم و صحیح جناح رادیکال اسلامی، باید یک نکتهٔ بسیار اساسی و تعیین کننده را افزود، و آن این حقیقت است که صرف «حضور مردم در صحنه»، بدون هیچگونه سازماندهی و هدایت سیاسی، نمی تواند به خودی خود کارساز باشد. یک تودهٔ بی شکل و فاقد تشکل و هماهنگی، هر قدر هم تمایل داشته باشد، یارای مقاومت در برابر یورش سازماندهی شدهٔ ارتجاع را نخواهد داشت. تنها با ایجاد نیرو از پایین، و نه فقط از طریق دعوت مردم به ماندن در صحنه، می توان توطئه های ارتجاع را خنثی کرد و از دستاوردهای دوم خرداد حراست نمود. انجام رفرم های روبنایی، مانند «آزادتر» کردن مطبوعات، یا دادن برخی آزادی های فرهنگی به مردم، هرچند در طویل مدت می تواند ضامن حرکتی رو به جلو باشد، اما پاسخگوی شرایط اضطراری و خطرناک کنونی نیست.

تنها راه تضمین حضور «مؤثر» مردم در صحنه و جلوگیری از یک فاجعهٔ دیگر، سازماندهی سریع توده های مردم در تشکل های مستقل صنفی و توده ای — که ما آنها را «نهادهای قدرت توده ای» خلق می نامیم — از جمله سندیکاهای کارگری، سازمان های زنان، جوانان، معلمان، استادان، نویسندگان و هنرمندان، شوراهای محلی و دیگر نهادهای توده ای مشابهی است که بتوانند به عنوان ابزارهایی در دست توده های میلیونی مردم برای تبدیل خواست های برحق خود به نیروی مؤثر اجتماعی، به کار گرفته شوند. این تنها راه، و در حقیقت ضرورتترین و عاجل ترین راه، برای حفظ حضور مؤثر مردم در صحنه، و دفاع از دستاوردهای دوم خرداد است. در غیر اینصورت، باید وقوع فاجعه ای دیگر را امری اجتناب ناپذیر دانست. ●

برقرار باد اتحاد همهٔ نیروهای ضد امپریالیستی و دموکراتیک ایران در جبههٔ دفاع از آرمانهای انقلاب!

خلأهمی...
(از صفحهٔ ۱)

بدین ترتیب، بخش مهمی از جنبش چپ ایران، با نفی ذهنی یا عملی جهان بینی علمی مارکسیسم -لنینیسم و برخورد غیرطبقاتی، مطلق گرایانه و رمانتیک به شرایط عینی و ذهنی جامعهٔ ایران، نه تنها خود را از مبارزات روزمرهٔ توده های مردم جدا ساخته و در انزوا قرار داده‌اند، بلکه با این کار جنبش کارگری داخل کشور را با خلأ رهبری سیاسی روبرو ساخته‌اند. امروز، بسیاری از آنها با اعتقاد خود را به نقش تاریخی طبقهٔ کارگر به‌طور کامل از دست داده‌اند و به روشنفکران و اقبشار میبانی روی آورده‌اند، و یا با وجود اعتقاد به نقش طبقهٔ کارگر، هیچ برنامهٔ عملی منسجمی برای سازماندهی کارگران و زحمتکشان میهن و هدایت مبارزات روزمرهٔ آنان در عرصه های صنفی و سیاسی، ندارند. به همین دلیل است که امروز با کمال تأسف می بینیم طبقهٔ کارگر ایران، علی‌رغم داشتن یک سازمان‌ندهی قانونی هرچند محدود سراسری، از ایفای نقش مستقل خود در تعمیق مبارزات مردم ایران بازمانده و هژمونی رهبری جنبش را به دست خرده بورژوازی رادیکال اسلامی ایران، که علی‌رغم ایفای نقش مثبت در هدایت مبارزات روزمرهٔ مردم، نمی‌تواند بنا بر ماهیت طبقاتی خود رهبری سیاسی و ایدئولوژیک طبقهٔ کارگر را برعهده گیرد، واگذار کرده‌اند.

در چنین شرایطی است که نیاز به احیای جهان بینی علمی مارکسیسم -لنینیسم و دیدگاه طبقاتی در تحلیل ها و منشی سیاسی مبارزاتی جنبش چپ، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود. انتشار «اخگر» از سوی عده ای از مدافعان سوسیالیسم علمی، کوششی است در راستای پرکردن این خلأ سیاسی مهم که در شرایط حساس کنونی، بخش مهمی از نیروهای چپ و کمونیستی را از ایفای نقش شایسته و تاریخی خود در قبال طبقهٔ کارگر

چهرهٔ واقعی...
(از صفحهٔ ۱)

گفت: «تعداد ۸ نفر از این افراد... با اظهار این مطلب که چرا به ولایت فقیه انتقاد می کنید، به من حمله ور شدند و تا می توانستند با پنجه بوکس، سیم و کابل و صندلی های موجود در دفتر به سر و صورت من زدند، به طوری که اگر کشته هم می شدم هیچکس نبود که بگوید چه خیراست و از ما دفاع کند». به گفتهٔ طبرزدی، این گروه «در پی تحریکات چند روز اخیر برخی از روزنامه ها به ما حمله ور شدند».

به دنبال این حمله، در روز چهارشنبه ۲۸ آبان، ظاهراً به بهانهٔ اعتراض به نامه های آیت‌الله منتظری و آیت الله آذری قمی، اما در حقیقت با همان هدف «ایجاد هرج و مرج» و «ارعاب» مدافعان آزادی‌های سیاسی و مدنی در کشور، عده ای از طلاب، قشربون مذهبی و بازاریان در شهرهای قم و مشهد با دادن شعارهای «مرگ بر ضد ولایت فقیه – خدا نگهدار تو خامنه ای» و «شهر مقدس قم جای منافقین نیست»، دست به تظاهرات زدند. این تظاهرات توسط «جامعهٔ مدرسین و شورای عالی و مرکزی حوزهٔ علمیهٔ قم» سازمان داده شده بود.

طبق گزارش نشریات مختلف، عده ای از تظاهرکنندگان در شهر قم، پس از استماع سخنان تحریک آمیز آیت‌الله جوادی‌آملی علیه «تضعیف کنندگان ولایت فقیه»، به منظور تصرف دفتر آیت الله منتظری به سوی آن یورش بردند، اما با مقاومت نیروهای انتظامی مواجه شدند. ولی بلافاصله پس از این یورش، نیروهای انتظامی به بهانهٔ «محافظت» از دفتر آیت الله منتظری، محل دفتر و منزل وی را تحت نظر گرفتند.

در تظاهرات طلاب و روحانیون در شهر مشهد نیز حجت الاسلام والمسلمین واعظ طلسی، نمایندهٔ ولی فقیه در تولیت آستان

و دیگر زحمتکشان ایران باز داشته است.

«اخگر» نشریه ای است تئوریک و سیاسی، که دفاع از جهان بینی علمی طبقهٔ کارگر، یعنی مارکسیسم -لنینیسم، و دفاع از منافع کوتاه مدت و بلند مدت کارگران و زحمتکشان ایران را در عرصهٔ مبارزات روزمرهٔ اجتماعی، صنفی و سیاسی آنان، مهم ترین وظیفهٔ خود می‌داند.

«اخگر» نشریه ای است مستقل، که در عین احترام به سنن کارگری، چپ و کمونیستی ایران، تحلیل منتقدانه و سازنده از آن بخش از مـواضع ایدئولوژیک، برنامه‌ای و سیاسی آنها را که از دیدگاه ما با جهان بینی و منافع طبقهٔ کارگر و دیگر زحمتکشان ایران انطباق ندارد، به منظور روشنگری و کمک به حل اختلاف نظرهای موجود، وظیفهٔ اصولی خود می‌داند.

«اخگر» در عین احترام عمیق به سنن انقلابی تاریخ ۸۰ سالهٔ جنبش کارگری و کمونیستی ایران و دفاع از دستاوردهای عظیم آن، نقد و بررسی علمی کاستی ها و اشتباهات گذشتهٔ این جنبش را شرط اساسی دستیابی به وحدت در جنبش کارگری و کمونیستی ایران می‌داند و به سهم خود در این راه کوشش می‌کند. از نظر ما، راه رهایی طبقهٔ کارگر ایران نه از مسیر نفی سنن تاریخی جنبش کارگری و کمونیستی ایران، بلکه از مسیر کاربست آموزش ها و تجربیات مثبت آن می‌گذرد. ما، هرگونه کوشش در جهت گسستن از گذشتهٔ پرافتخار جنبش کارگری و کمونیستی ایران را پشت کردن به منافع طبقهٔ کارگر ایران ارزیابی می‌کنیم و مقابله با آن را وظیفهٔ ای اصولی برای خود می‌دانیم.

«اخگر» هیچ وظیفه و ادعایی در مورد «رهبری» فکری یا سیاسی جنبش چپ ایران برای خود قابل نیست و این مهم را وظیفهٔ احزاب و سازمان های چپ و کمونیستی موجود در ایران می‌داند. بر همین

اساس، ما هیچ نقش تشکیلاتی یا سازمانی برای خود قایل نیستیم و تنها وظیفهٔ خود را دامن زدن به بحث های ایدئولوژیک، تئوریک و سیاسی در سطح جنبش چپ، از موضع منافع طبقهٔ کارگر و جهان بینی علمی آن، می‌دانیم. به اعتقاد ما، دستیابی به وحدت در جنبش چپ ایران تنها بر اساس یک وحدت ایدئولوژیک در چارچوب جهان بینی علمی مارکسیسم -لنینیسم امکان پذیر است.

از نظر بین المللی، ما امپریالیسم را همچنان دشمن شمارهٔ یک خلق های جهان می‌دانیم و از مبارزات همهٔ خلق ها در دفاع از حق حاکمیت ملی و استقلال سیاسی و اقتصادی خود در برابر دولت های امپریالیستی، شرکت های فراملیتی، و نهادهای بین المللی وابسته به آنها، به ویژه بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، حمایت می‌کنیم.

ما فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم و حاکمیت سوسیالیستی در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای شرقی را که به استقرار «نظم نوین جهانی» مورد نظر امپریالیسم در جهان انجامیده است، فاجعه ای بزرگ و عقبگردی عظیم در تاریخ جامعهٔ بشری ارزیابی می‌کنیم و دفاع از کشورهای سوسیالیسم باقی مانده در سطح جهان، دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان کشورهای سوسیالیستی سابق، و دفاع از همهٔ احزاب کارگری و کمونیستی را که همچنان به اعتقادات ایدئولوژیک و منشی مبارزاتی طبقاتی خود برای برچیدن نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم پایبند مانده‌اند، از وظایف اساسی خود می‌دانیم. از نظر ما، در شرایط کنونی جهانی شدن سرمایه، اصل مارکسیستی انترناسیونالیسم پرولتری، که بر احترام متقابل به حقوق برابر احزاب کمونیستی و طبقهٔ کارگر همهٔ کشورها استوار است، بیش از هر زمان دیگر به اصل ضرور و هدایت کنندهٔ مبارزات طبقهٔ کارگر در سطح جهان بدل شده‌است.

نشریه، این سکوت را تا سطح یک سیاست آگاهانهٔ علنی نیز ارتقاء می‌دهند و به توجیه آن می‌پردازند. نمونهٔ بازار یک چنین برخوردی را می‌توان در مقالهٔ «بیانیهٔ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران و عکس العمل‌ها» («عصر ما» ، شمارهٔ ۸۵، ۲۶ آذر ۷۶) مشاهده کرد. در این مقاله، که با هدف پاسخگویی به حملات نشریهٔ «رسالت» علیه موضعگیری های «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی» نسبت به وقایع قم نوشته شده‌است، ضمن بیان نمونه های تکان دهندهٔ دیگری از توطئهٔ گستردهٔ جناح راست علیه مردم، چنین گفته می‌شود که: «ما درحال حاضر بنا نداریم که کلیهٔ مسایل پشت پرده ما جرای قم و مقدمات و پیامدهای آن را برما کنیم و بهانه به دست دشمنان اسلام و انقلاب بدهیم...». بدین ترتیب، بر اساس چنین استدلالی، نشریهٔ «عصر ما» از افشای ابعاد کامل این توطئهٔ ضدمردمی و «مسایل پشت پرده» مربوط به آن خودداری می‌کند و به گفتهٔ خود، تنها «به طور سربسته به مواردی اشاره» می‌کند. این درحالی است که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران خود طی بیانیه ای («عصر ما» ، شمارهٔ ۸۴، ۱۲ آذر ۷۶)، هدف اقدامات این توطئه گران را به درستی «زمینه سازی برای یک شبهه کودتا علیه خانی» خوانده و نسبت به آن هشدار داده است.

آنچه در این برخورد بیش از هرچیز نگرانی آور است این است که به نظر می‌رسد در اینجا نیز بار دیگر همان محذور قدیمی، نادرست و مخرب باز کردن حساب جداگانه برای ضد انقلاب «خودی» (یعنی، در ظاهر «مسلمان»)، و خودداری از مرزبندی قاطع با آن، به راهنمای عمل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ایران و دیگر نیروهای «خط امام» بدل شده است. اما آیا کسانی را که به شهادت شماره های

اخگر

علی‌رغم عقبگردهای تاریخی موجود، ما دوران کنونی را همچنان دوران گذار تاریخی جامعهٔ بشری از سرمایه داری به سوسیالیسم می‌دانیم. این عقبگرد تاریخی به هیچ وجه نافی تضادهای آشتی ناپذیر نظام سرمایه داری و ناگزیر بودن جـا یگزینی آن توسط سوسیالیسم نبوده و نیست. ما این گذار تاریخی را منوط به پیروزی طبقهٔ کارگر و خلق های جهان در سه عرصهٔ مبارزات رهایی بخش ملی در سطح جهان، مبارزات طبقهٔ کارگر در کشورهای سرمایه داری، و دفاع از سوسیالیسم در کشورهای سوسیالیستی موجود می‌دانیم. در عین حال، به نظر ما، احیای روند ساختمان سوسیالیسم در سطح جهانی، به ویژه پس از عقبگرد تاریخی اخیر، مستلزم دستیابی به یک ارزیابی علمی و همه جانبه از علل و عوامل فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، و تحلیل مشخص و متکی بر داده های عینی از کمبودها، اشتباهات و انحرافات انجام گرفته در روند ساختمان سوسیالیسم در گذشته است. «اخگر» می‌کوشد تا به سهم خود در این روند نیز نقش شایسته ای ایفاء کند.

با توجه به مسایل بغرنجی که امروز در برابر جنبش کارگری و کمونیستی ایران و جهان قرار دارد، بدیهی است که وظیفه ای بس عظیم و دشوار را در برابر خود قرار داده ایم. تردیدی نیست که انجام این وظیفه کار یک حزب و سازمان معین، کار جنبش کارگری و کمونیستی یک کشور معین، و از همه مهم تر، کار یک یا چند نشریهٔ مارکسیستی -لنینیستی، آن هم در کوتاه مدت، نیست. این وظیفه ای است که در برابر کل جنبش کارگری و کمونیستی جهان قرار دارد، و ما نیز تنها می‌توانیم به اندازهٔ توان خود در آن سهم باشیم. اما کمیت و کیفیت توان ما بیش از هرچیز تابع کمکی است که در این راه از مدافعان سوسیالیسم علمی دریافت خواهیم کرد. بدین امید که درانجام این وظیفهٔ مهم، از یاری دیگر کمونیست ها محروم نمایم. ●

مکرر نشریهٔ «عصر ما»، برای «ایجاد هرج و مرج» در جامعه، سرکوب مسلحانهٔ مردم، و زمینه سازی برای یک «شبه کودتا» علیه خواست قاطع و روشن بیش از ۲۰ میلیون مردم آزادخواه و عدالت جوی ایران، توطئه های «پس پرده» می‌چینند و آن را آشکارا در پیش چشم همگان به اجـراد می‌آورند، و از آن خطرناک تر، پنهانی با رهبران دولت های امپریالیستی برخلاف خواست و منافع مردم ملاقات و «مذاکره» می‌کنند و سپس با بی‌پروایی کامل دست به دفاع علنی از آن می‌زنند، می‌توان به صرف ادعای «مسلمانی» شان، «خودی» به حساب آورد و به نام ندادن «بهانه به دشمنان اسلام و انقلاب»، آنها را با سکوت خود از آتش خشم توده های مردم مصون داشت؟ آیا با این کار مرز «خودی» و «غیرخودی»، دوست و دشمن انقلاب، را در چشم توده های میلیونی مردم، که در نهایت مدافعان اصلی انقلاب در برابر این دشمنان هستند، مخدوش نکرده ایم؟ آیا با پنهان نگهداشتن هویت و چهرهٔ واقعی این عناصر، دست آنها را در اجرای توطئه های سرکوبگرانه شان علیه انقلاب و مردم میهن مان بازر تر نمی‌گذاریم؟ اگر روند عقبگرد انقلاب ایران در طول نزدیک به بیست سال گذشته، یک درس مهم به انقلابیون آموخته باشد، آن درس این است که مرز دوستی و دشمنی با انقلاب ایران از میان مسلمانان و غیرمسلمانان، از میان نیروهای سیاسی مذهبی و غیرمذهبی نمی‌گذرد. مردم ایران یکبار در اوایل انقلاب بهای سنگین یک چنین اشتباه در ارزیابی را از سوی نیروهای مذهبی با پوست و گوشت خود پرداخته‌اند. وقت آن رسیده است که این بار با درس گیری از گذشته، چهرهٔ واقعی دشمنان را در هر لباسی که باشند، بشناسیم و بی‌واهمه در نزد مردم افشاء کنیم. ●

اخبار ایران

- بازنگری احتمالی قانون مطبوعات**

احمد بورقانی فراهانی، معاون مطبوعاتی و تبلیغاتی وزارت فرهنگ و ارشاد جمهوری اسلامی، در روز یکشنبه ۲۵ آبان، در مراسم گشایش کتا بخانهٔ «ایشار» شهریار، اعلام کرد که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در صدد است با تدوین قانونی مدون، از وابستگی مطبوعات به این وزارتخانه بکاهد و زمینهٔ خودکفایی مطبوعات را فراهم آورد. به گفتهٔ وی، قرار است کمیته ای برای «بازنگری احتمالی قانون مطبوعات» در وزارت ارشاد تشکیل شود.

- تشکیل هیأت هایی برای اصلاح ساختار اقتصادی کشور**

آقای خاتمی رییس جمهور، طی یک گزارش تلویزیونی که در مورد عملکرد ۱۰۰ روزهٔ دولت خود در اختیار مردم گذاشت، از جمله اعلام کرد که از سوی دولت هیأت هایی برای اصلاح ساختار اقتصادی کشور تعیین شده‌اند. به گفتهٔ وی، یکی از این هیأت ها مأمور تغییر ساختار تولید، مصرف و توزیع، و دیگری مأمور رسیدگی به وضع شرکت های دولتی شده‌است. آقای خاتمی در این مصاحبهٔ تلویزیونی اعلام کرد که ایجاد رونق در تولید، اصلاح قوانین مالیاتی و گسترش تأمین اجتماعی، خطوط اصلی سیاست اقتصادی دولت وی را تشکیل می‌دهند. وی ضمن تأکید بر این مسأله که «ساختار اقتصادی ما بیمار است» گفت: «از کارهای عمده این است که بخش خصوصی... سرمایه‌هایش را از فعالیت های کاذب بسوی فعالیت های مفید سوق بدهد.... ما بیش از ۱۱ هزار میلیارد تومان نقدینگی در جامعه داریم که خیلی از اینها صرف کارهای بی حساب می‌شود...».

- نرخ تورم در مناطق شهری ایران ۱۷/۴ درصد افزایش یافته است**

طبق گزارش ادارهٔ آمار اقتصادی بانک مرکزی، شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی در مناطق کشور (نرخ تورم) در طول ۷ ماه اول سال ۱۳۷۶ نسبت به مدت مشابه سال قبل ۱۷/۴ درصد افزایش نشان می‌دهد. براساس این گزارش، بیشترین عامل در رشد نرخ تورم، افزایش شاخص بهای گروه مسکن، سوخت و روشنایی بوده‌است. شاخص بهای گروه های پوشاک، گروه اثاث و کالاها و خدمات مورد استفاده در خانه، و گروه تفریح، تحصیل و مطالعه به سهم خود افزایش قابل توجهی نشان داده‌اند که در میان آنها، بیشترین نرخ تورم را گروه تفریح، تحصیل و مطالعه با ۲/۲ درصد افزایش، داشته‌است. همچنین براساس این گزارش، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی در تولید ساختمان های جدید در مناطق شهری در سال گذشته به ۱۲۸۳۲ میلیارد ریال رسید که نسبت به سال پیش از آن ۶۹/۸ درصد افزایش نشان می‌دهد. نکته ای که در این گزارش توضیح داده نشده، این است که چگونه این افزایش عظیم سرمایه گذاری بخش خصوصی در تولید ساختمان های جدید با کاهش هزینهٔ مسکن همراه نبوده‌است.

- پنجاه درصد واحدهای کوچک صنعتی دچار کمبود نقدینگی هستند**

علیرضا محجوب، دبیرکل خانهٔ کارگر و نمایندهٔ مجلس از تهران، در مراسم راه اندازی شبکهٔ آب رسانی و برق رسانی ناحیهٔ صنعتی «بیجین ری»، اعلام کرد که ۵۰ درصد از واحدهای تولیدی و صنعتی با مشکل کمبود نقدینگی روبرو هستند». وی ضمن تأکید بر این نکته که «در دنیای امروز، توسعهٔ صنایع کوچک بسیار مهم است و بیشترین سرمایه گذاری صنعتی در واحدهای یک تا ۹۰ نفره انجام می‌شود»، یادآور شد که «توسعهٔ واحدهای کوچک و ایجاد اشتغال از بحث های مطرح در مجلس شورای اسلامی در سال جاری است».

- ۶۹ درصد مدارس کشور فاقد کتابخانه هستند**

حسین مظفر، وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی در روز پنجشنبه ۲۳ آبان، طی سخنانی به مناسبت هفتهٔ کتاب اعلام کرد که هنوز ۶۹ درصد آموزشگاه های کشور فاقد کتابخانه هستند. وی در ادامهٔ سخنان خود گفت: «از ۱۰۸ هزار واحد آموزشی در سراسر کشور، تنها ۳۳ هزار و ۹۹۳ مدرسه دارای کتابخانه به صورت مستقل هستند». وی تعداد کتاب های موجود در این کتابخانه ها را ۱۸ میلیون و نهصد هزار جلد عنوان کرد که به ازای هر دانش آموز یک جلد کتاب می‌شود. وزیر آموزش و پرورش در سخنان خود از چگونگی توزیع این کتابخانه ها در سطح مدارس شهرها و روستاهای کشور سخنی به میان نیاورد.

- امضای یادداشت همکاری در صنعت گاز میان ایران و روسیه**

بنا بر گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی، در سفر اخیر بیژن نامدار زنگنه، وزیر نفت جمهوری اسلامی، به روسیه، یک یادداشت همکاری در امور صنعت گاز بین وزارت نفت ایران و شرکت گاز «پروم» روسیه به امضاء رسید. براساس این سند، ایران و روسیه در مورد توسعهٔ بخش هایی از میدان پارس جنوبی و میدان های گاز سلمان و درود، همکاری خواهند کرد. زنگنه دربارهٔ علت انتخاب گاز «پروم» به عنوان یکی از شرکای توسعهٔ میدان پارس جنوبی به خبرنگاران گفت: «ایران روسیه را همسایهٔ بزرگ و دوست خوب خود می‌داند و شرکت گاز پروم... از توانایی های وسیعی در انجام طرح مذکور برخوردار می‌باشد». وی در ادامهٔ سخنان خود گفت: «مؤسسات شرکت کننده در توسعهٔ میدان گاز پارس جنوبی در همکاری خود با ایران قاطع هستند و سیاست های آمریکا در مورد آن را خلاف منافع خود دانسته‌اند».

زندانیان سیاسی درون و بیرون زندان های رژیم را آزاد کنید!

«جبههٔ دفاع از آرمانهای انقلاب»: ضرورتی اجتناب‌ناپذیر!

(از صفحهٔ۱)

از نظر اقتصادی، فصل چهارم قانون اساسی بنیادی‌ترین اصول سازماندهی یک نظام مبتنی بر استقلال ملی و عدالت اجتماعی را شالوده ریزی کرد. این فصل قانون اساسی (اصول چهل و سوم تا پنجاه و پنجم) هدف و ضوابط حاکم بر اقتصاد کشور را «تأمین استقلال اقتصادی جامعه و ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد، با حفظ آزادیگی او» تعیین کرد و بر اساس آن ساختار اقتصادی نظام را بر پایهٔ سه شکل مالکیت دولتی، تعاونی و خصوصی قرار داد. در این ساختار اقتصادی، بخش دولتی شامل کلیهٔ صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، رادیو و تلویزیون، ارتباطات عمومی، و ترابری؛ بخش تعاونی شامل شرکت ها و مؤسسات تعاونی تولید و توزیع در شهر و روستا؛ و بخش خصوصی فقط شامل آن عرصه‌هایی از اقتصاد که «مکمل فعالیت‌های اقتصادی دولتی و تعاونی» هستند تعیین شد. این فصل از قانون اساسی، دولت را به تأمین نیازهای اساسی «همه» شهروندان؛ تنظیم برنامهٔ اقتصادی کشور به نحوی که «هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد»؛ «رعایت آزادی انتخاب شغل»؛ «جلوگیری از بهره‌کشی از کار دیگری»؛ «تأکید بر افزایش تولیدات کشاورزی، دامی و صنعتی»؛ به نحوی که «کشور را به مرحلهٔ خودکفایی برساند و از وابستگی برهاند»؛ «حفاظت از محیط زیست»؛ و همچنین «جلوگیری از سلطهٔ اقتصادی بیگانه بر اقتصاد کشور» موظف ساخت. در این راستا، اصل سوم از فصل اول قانون اساسی نیز دولت را موظف ساخت تا در جهت «طرد کامل استعمار و جلوگیری از نفوذ اجانب»؛ «محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصارطلبی»؛ «تأمین آزادهای سیاسی و اجتماعی» و «مشارکت همهٔ مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش»؛ «رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه»؛ «تأمین حقوق همهٔ جانبهٔ افراد اعم از زن و مرد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون»؛ و… اقدام کند.

با این وجود، نظام برخاسته از انقلاب بهمن ۵۷ با یک جمهوری ملی و دموکراتیک فرسنگ‌ها فاصله داشته و دارد. متأسفانه، عدم تشکیل جبهه ای از نیروهای مردمی که بتواند از دستاوردهای انقلاب پاسداری کند، از یک سو، و برخوردهای تنگ نظرانه و انحصارطلبانهٔ نیروهای مذهبی درون حاکمیت و سرکردگی جنبش را در دست داشتند، از سوی دیگر، گام به گام نقیص و محدودیت‌های بزرگی را به ساختار نظام تحمیل کرد. از جمله مهم‌ترین این محدودیت‌ها، تحمیل شکل حکومتی «ولایت فقیه» به ساختار سیاسی جامعه، که با حق حاکمیت خلق در تضاد بود از یک سو، و تحدید شدید حقوق اولیهٔ زنان در عرصهٔ اجتماعی به بهانهٔ حراست از «موازین شرعی اسلام» و همچنین نقض حقوق اساسی خلق‌های ساکن کشور و اقلیت‌های مذهبی، از سوی دیگر، بود.

سلطهٔ تدریجی و گام به گام نیروهای ارتجاعی برحاکمیت، نه تنها روند تعمیق انقلاب را متوقف ساخت، بلکه به تعرض فزاینده‌ای به دستاوردهای اولیهٔ انقلاب و جنبه‌های مترقی نظام برخاسته از آن انجامید. یکی از مهم‌ترین نمونه‌های این تعرض، تغییر قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ بود که بر اساس آن شکل حکومتی «ولایت فقیه» به «ولایت مطلقهٔ فقیه» تغییر یافت، اختیارات فوق قانونی آن به شدت افزایش داده شد و در مقابل، از اختیارات نهادهای منتخب مردم در سطح جامعه به شدت کاسته شد. این تغییرات زمینه را برای تبدیل بیش از بیش ساختار حکومتی به یک استبداد مذهبی خشن و تبدیل آن به ابزاری برای تضمین دیکتاتوری جناح‌های سرمایهٔ بزرگ در حاکمیت فراهم آورد. این جناح‌ها، با بهره‌برداری از نقایص ساختاری نظام، در طول سال‌های گذشته بخش عظیمی از دستاوردهای انقلاب را بازپس گرفته‌اند و اکنون می‌کوشند تا با استفاده از همهٔ ابزارهای خشن اختناق و سرکوب، باقیماندهٔ دستاوردهای انقلاب بهمن ۵۷ را نیز ملغی سازند و آن را به شکست نهایی بکشانند. جناح‌های نمایندهٔ سرمایهٔ بزرگ، که قدرت سیاسی را عمدتاً از طریق نقض اصول بنیادین قانون اساسی نظام برخاسته از انقلاب و حتی ایجاد تغییرات غیرقانونی در آن غصب کرده‌اند، امروز در راستای ایجاد تغییرات بنیادی در قوانین اساسی کشور و وضع قوانین ارتجاعی تازه به منظور تثبیت حاکمیت ارتجاعی خود و تغییر کل نظام اجتماعی حرکت می‌کنند.

با این وجود، به نظر ما، ضد انقلاب علی‌رغم همهٔ کوشش‌های خود هنوز قادر نشده‌است از طریق سرکوب قطعی مقاومت نیروهای مردمی (آنچنان‌که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ اتفاق افتاد) سلطهٔ خود را بر کل نظام تعمیم دهد، آن را تثبیت نمایند، و نظام اجتماعی را در راستای منافع ارتجاعی خود کاملاً بازسازی کند. مجموعهٔ اصول مترقی و مردمی مندرج در قانون اساسی، به ویژه اصول مربوط به ساختار اقتصادی و حقوق ملت، و بسیاری اصول دیگر از این نوع، که شالوده‌های روابط درونی نظام موجود را تعریف می‌کنند نشان می‌دهد که نظام کنونی، علی‌رغم همهٔ کاستی‌هایش، هنوز دارای جنبه‌های مثبتی است که می‌توان و باید از آن‌ها در برابر تعرضات نیروهای واپسگرای حاکم از آن دفاع کرد. این واقعیت که حاکمیت کنونی در جهت خلاف اصول این نظام و در راستای الغای آنها گام برداشته و می‌دارد، تا زمانی که این اصول رسماً ملغی نشده‌اند و نظام اجتماعی مورد نظر جناح‌های واپسگرای سرمایهٔ بزرگ به طور کامل در ایران مستقر نشده‌است، به خودی خود نمی‌تواند نافی جنبه‌های مثبت نظام برخاسته از انقلاب باشد.

براین اساس است که ما عقبگردهای انقلاب را هنوز به معنای شکست نهایی آن ارزیابی نمی‌کنیم. به عبارت دیگر، ما معتقدیم که انقلاب بهمن ۵۷ در قالب نبرد برسر بیرون راندن نیروهای نمایندهٔ سرمایهٔ بزرگ تجاری و بوروکراتیک و شرکای آنها از درون حاکمیت و کسب مجدد قدرت سیاسی توسط توده‌های مردم، همچنان ادامه دارد. به اعتقاد ما، سرنوشت این نبرد هنوز به شکل نهایی تعیین نشده‌است و این امکان همچنان وجود دارد که علی‌رغم همهٔ عقبگردها، نیروهای محرکهٔ انقلاب بهمن ۵۷ قادر شوند با تکیه بر دستاوردهای موجود انقلاب، بار دیگر حاکمیت سیاسی جامعه را در دست گیرند و انقلاب بهمن ۵۷ را به مسیر آرمان‌های اولیهٔ آن بازگردانند.

در واقع باید گفت که امروز نبردی سخت و حیاتی برسر سرنوشت نهایی انقلاب بهمن، یعنی سرنوشت نهایی نظام برخاسته از انقلاب، در سطح جامعهٔ ایران درگیر است. در یک سوی این نبرد سرنوشت ساز، توده‌های میلیونی مردم و به ویژه کارگران و زحمتکشان، زنان، جوانان، و نیروهای سیاسی و اجتماعی مدافع آنان (اعم از مذهبی و غیرمذهبی) قرار دارند که علی‌رغم نبود یک رهبری سیاسی منسجم، با تمام امکانات خود از انقلاب و آرمان‌های آن در برابر یورش‌های حاکمیت دفاع می‌کنند؛ و در سوی دیگر نبرد، جناح‌های ارتجاعی سرمایهٔ بزرگ حاکم و حامیان امپریالیستی

بین‌المللی آنها هستند که می‌کوشند با خشونت تمام نظام برخاسته از انقلاب بهمن را به زیر بکشند و به جای آن یک نظام کاملاً ارتجاعی وابسته به امپریالیسم و سرمایهٔ بین‌المللی در میهن ما مستقر سازند.

پایگاه طبقاتی حاکمیت

از نظر ما، حاکمیت جمهوری اسلامی امروز در دست یک بلوک قدرت متشکل از سه نیروی طبقاتی: بورژوازی بزرگ تجاری، بورژوازی بوروکراتیک دولتی، و بخش‌های سنتی خرده بورژوازی است که در آن خرده بورژوازی سنتی به عنوان شریک کوچکتر قدرت عمل می‌کند.

۱- بورژوازی بزرگ تجاری، که از مقطع انقلاب و به ویژه از زمان آغاز جنگ با عراق رشد سرطانی سرسام آوری داشته‌است، امروز قدرتمندترین جناح را در حاکمیت جمهوری اسلامی تشکیل می‌دهد. از دیدگاه تاریخی، بورژوازی بزرگ تجاری ارتجاعی‌ترین لایهٔ بورژوازی در جامعهٔ ایران است. از دیدگاه منافع طبقاتی، این جناح، به واسطهٔ ماهیت انگلی خود، خواهان حفظ یا استقرار مجدد روابط تولیدی و اجتماعی سنتی در سطح جامعه و جلوگیری از رشد تولید صنعتی در ایران است. این لایه، دخالت دولت در امور اقتصادی را به ضرر منافع خود می‌بیند و خواهان هرچه کمتر شدن نقش دولت، خصوصی شدن روابط تولید و توزیع، و استقرار کامل «بازار آزاد» در سطح جامعه است. از دیدگاه برخورد به سرمایهٔ بین‌المللی، این جناح با سلطهٔ مستقیم سرمایهٔ بین‌المللی (به ویژه بخش صنعتی و تولیدی آن) در ایران مخالف است اما آماده‌است با انحصارات مالی و بانکی بین‌المللی روابط نزدیک برقرار کند. این آمادگی به خصوص با افزایش تمرکز نقدینگی در دست این جناح و تنگ تر شدن بازارهای داخلی برای انباشت هرچه بیشتر سرمایه، روز به روز افزایش می‌یابد و پتانسیل بورژوازی بزرگ تجاری را برای تبدیل شدن به یک بورژوازی بزرگ کمپرادور افزایش می‌دهد. از دیدگاه سیاسی، بورژوازی بزرگ تجاری خواهان حفظ و تقویت یک حکومت سنتی و سرکوبگر مرکزی است که در عین تضمین شرایط مناسب برای انباشت سرمایه از سوی این لایهٔ بورژوازی، از دخالت مستقیم در امور اقتصادی خودداری کند. روابط خارجی یک چنین حکومتی با دولت‌های بزرگ امپریالیستی، در عین حفظ یک مرزبندی صریح فرهنگی-اجتماعی با غرب، برگسترش هرچه بیشتر روابط آزاد تجاری و سیاست وارداتی-مصرفی استوار خواهد بود.

بورژوازی بزرگ تجاری، در بیرون از طیف بازاریان و زمینداران بزرگ و بخش‌هایی از خرده بورژوازی سنتی-مذهبی از هیچ پایگاه عمدهٔ اجتماعی-مردمی برخوردار نیست. پایهٔ قدرت اجتماعی این لایه را صرفاً قدرت اقتصادی و کنترل انحصاری آن بر شریان‌های توزیع کالا و مدارهای گردش پول در سطح جامعه تشکیل می‌دهد. این لایهٔ بورژوازی، به واسطهٔ ماهیت ارتجاعی خود، مورد حمایت جناح‌هایی از طبقات حاکم در کشورهای امپریالیستی، به ویژه در انگلستان و آمریکا، است.

پایهٔ قدرت حاکمیت کنونی را قدرت اقتصادی و اجتماعی دو لایهٔ بورژوازی بزرگ تجاری و بوروکراتیک درون حاکمیت تشکیل می‌دهد. هر شکل از منصرف کردن مبارزه به سمت رویارویی با کل نظام یا محدود کردن آن به ایجاد رفم در شکل رونمای سیاسی جامعه به معنای انحراف از اصول مبارزهٔ طبقاتی و خارج کردن بورژوازی بزرگ درون حاکمیت از زیر ضربه‌است.

۲- بورژوازی بوروکراتیک دولتی، به عنوان دومین شریک قدرتمند در حاکمیت، دریچهٔ اصلی نفوذ سرمایهٔ بین‌المللی و امپریالیسم را در ایران تشکیل می‌دهد. این لایهٔ بورژوازی، همانند رژیم شاه، منافع خود را در استقرار روابط سرمایه داری وابسته در ایران می‌بیند و خواهان برداشتن همهٔ موانع از سر راه ورود سرمایه بین‌المللی به کشور، پیوند دادن اقتصاد ایران به بازار سرمایه داری جهانی، و پیشبرد برنامه‌های امپریالیستی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در عین حفظ حد معینی از برنامه ریزی و کنترل دولتی بر اقتصاد در چارچوب منافع خود و سرمایه بین‌المللی است. این دیدگاه سیاسی، بورژوازی بوروکراتیک دولتی خواهان استقرار یک دولت قدرتمند مرکزی در چارچوب الگوهای سیاسی غربی و حذف همهٔ موانع سنتی دست و پاگیر اجتماعی و فرهنگی مزاحم ورود سرمایهٔ خارجی است. در صورت سلطهٔ کامل این جناح بورژوازی بر حاکمیت، باید انتظار داشت که استقلال اقتصادی و سیاسی ایران به طور کامل نقض شود و جامعه به دوران پیش از انقلاب بازگردد.

پایگاه قدرت این جناح از بورژوازی در ایران، از دیدگاه اقتصادی کنترل آن بر نهادهای اجرایی دولت و درآمد نفتی کشور، و از دیدگاه سیاسی تکیه بر حمایت امپریالیسم و سرمایه بین‌المللی است. این لایهٔ بورژوازی، تا زمانی که با پشتیبانی امپریالیسم جایگاه خلیش را در حاکمیت تثبیت نکرده‌است، همچنان از ساختار رژیم «ولایت فقیه» برای ایجاد مشروعیت و حفظ قدرت خود استفاده خواهد کرد. اما درصورت تثبیت هژمونی آن در حاکمیت، باید انتظار داشت که به تدریج در جهت کم‌رنگ کردن جنبهٔ مذهبی حکومت، تضعیف هرچه بیشتر ساختار رژیم «ولایت فقیه»، و استقرار اشکال غربی دیکتاتوری طبقاتی (حتی در شکل ظاهراً «دموکراتیک» تر آن) که مورد پذیرش امپریالیسم باشد، حرکت کند.

۳- جناح خرده بورژوازی سنتی در درون حاکمیت، که در زمان حیات آیت‌الله خمینی نیرومندترین جناح درون حاکمیت را تشکیل می‌داد، امروز به ضعیف‌ترین جناح حاکمیت و کارگزار دو جناح قدرتمند سرمایهٔ بزرگ بدل شده‌است. این جناح، در روند دور شدن توده‌های مردم از حاکمیت درطول سال‌های پس از انقلاب، متحدان اصلی خود — یعنی بخش بزرگی از خرده بورژوازی، دهقانان، بازرگانان کوچک و کسبه، و به ویژه فقرا و حاشیه‌نشینان شهری — را از دست داده، و نقش آن در تعیین سیاست‌های حاکمیت به شدت کاهش یافته‌است. با این وجود، این جناح، به عنوان نمایندهٔ اصلی بخش مذهبی در درون حاکمیت، و همچنین به واسطهٔ سلطهٔ «قانونی» نمایندهٔ آن، یعنی «ولی فقیه»، بر نیروهای مسلح (ارتش، نیروهای انتظامی، سپاه، کمیته‌ها و غیره) و دیگر ارگان‌های سرکوب رژیم، از یک نیروی نسبی اجتماعی برخوردار است و توان این را دارد که در صورت کشیده شدن مبارزات به عرصهٔ اجتماعی، با تکیه بر این نهادها و استفاده از اعتقادات مذهبی توده‌های مردم، تأثیراتی مهم بر روند وقایع بگذارد.

از دیدگاه سیاسی، جناح خرده بورژوازی سنتی درون حاکمیت خواستار جامعه‌ای از نظر مذهبی کاملاً بسته و حکومتی متمرکز و توتالیتر است که بتواند مهر بینش خود را بر همهٔ ابعاد زندگی اجتماعی مردم بزند. بر اثر تضعیف و سرکوب جنبش مردمی در کشور، این جناح اکنون به شکلی فرصت طلبانه، سرنوشت اقتصادی و سیاسی خود را به سرنوشت جناح‌های بزرگ بورژوازی درون حاکمیت گره زده‌است، هرچند که با هریک از این جناح‌ها وجوه اختلاف و اشتراک معین خود را دارد. این جناح، از یک سو، با بورژوازی تجاری درون حاکمیت برسر حفظ روابط تولیدی سنتی و تحکیم چارچوب بستهٔ مذهبی رژیم اتفاق نظر دارد، و از سوی دیگر، کوشش‌های بورژوازی تجاری برای تضعیف نقش دولت را مغایر منافع خود می‌بیند. در سمت مقابل، این جناح درحالی‌که با سیاست بورژوازی بوروکراتیک در

اخگر

راستای تقویت نقش اجتماعی و اقتصادی دولت مرکزی موافق است، ورود سرمایهٔ بین‌المللی و افزایش نفوذ دولت‌های بزرگ غربی در کشور را خطری جدی برای منافع سیاسی و بینش سنتی-مذهبی خود ارزیابی می‌کند. به همین دلیل، جناح خرده بورژوازی سنتی درون حاکمیت، ضمن پیروی از سیاست کلی جناح‌های بورژوازی بزرگ درون حاکمیت، در موارد متعدد و گاه مهم کوشیده‌است تا با دست زدن به مانورهای سیاسی معین، استقلال نسبی خود را در برخی عرصه‌ها حفظ کند و منافع ویژهٔ خود را دنبال نماید. اما در تحلیل نهایی باید انتظار داشت که در صورت حاد شدن اوضاع سیاسی و شدت گرفتن اختلافات میان دو جناح بورژوازی بزرگ در درون حاکمیت، این جناح عمدتاً سمت سرمایه داری بزرگ تجاری را بگیرد. درعین حال، این امکان نیز خارج از تصور نیست که با اوج‌گیری مجدد جنبش توده‌ای، این جناح بر اساس خصلت فرصت طلبانهٔ خرده بورژوایی خود، بار دیگر تغییر جهت سیاسی دهد و مجدداً به سمت قطب رشد یا بندهٔ قدرت حرکت کند.

جناح‌های سه‌گانهٔ درون حاکمیت، علی‌رغم داشتن برخی اختلاف نظرات بر سر چگونگی پیشبرد این یا آن سیاست مشخص داخلی یا خارجی، در رابطه با پیشبرد یک سیاست سرکوب خشن طبقاتی در سطح جامعه، اتفاق نظر داشته و دارند. از یک سو، لایه‌های بورژوازی بزرگ درون حاکمیت بر این واقعیت آگاهند که بدون حمایت ایدئولوژیک-مذهبی جناح خرده بورژوازی سنتی، از هیچگونه مشروعیت اجتماعی در میان مردم برخوردار نیستند، و از سوی دیگر، جناح خرده بورژوازی سنتی به خوبی می‌داند که بدون بهره‌گیری از قدرت اقتصادی و امکانات مادی و فنی دو جناح دیگر، توان حکومت کردن بر کشور را ندارد. بر این اساس، باید انتظار داشت که این سه جناح، در هر درگیری سیاسی-اجتماعی که حاکمیت طبقاتی نیروهای درون آن را به مخاطره اندازد، عمدتاً به صورت یک نیروی یکپارچه علیه نیروهای مردمی عمل کنند.

بدین ترتیب، به نظر ما، صف انقلاب و ضد انقلاب در جامعهٔ ایران، همچنان از میان این بلوک قدرت طبقاتی حاکم، که در آن لایه‌های بورژوازی بزرگ تجاری و بوروکراتیک قدرت اصلی را در دست دارند، از یک سو، و مجموعهٔ طبقات و اقشار انقلابی، مترقی، ملی و دموکراتیک جامعه، که اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران را تشکیل می‌دهند، از سوی دیگر، عبور می‌کند. (در اینجا لازم است تأکید کنیم که، به اعتقاد ما، پیروزی هواداران آقای خاتمی در انتخابات اخیر ریاست جمهوری، هرچند تأثیرات مهمی در عرصهٔ رونمای سیاسی جامعه داشته‌است، اما به هیچ وجه به معنای تغییر ترکیب حاکمیت از نظر طبقاتی نبوده و نیست. ما در شماره‌های آیندهٔ «اخگر» به توضیح این مسأله خواهیم پرداخت).

بر اساس این ارزیابی، ما خصلت عمدهٔ حاکمیت را درحال حاضر، از نظر طبقاتی، دیکتاتوری دو جناح بورژوازی بزرگ تجاری و بوروکراتیک، و از نظر شکل اعمال قدرت سیاسی، استبداد مذهبی می‌دانیم که خصلت دیکتاتوری آن از سلطهٔ جناح‌های بورژوایی و شکل استبدادی آن عمدتاً از دیدگاه جناح خرده بورژوازی درون حاکمیت نشأت می‌گیرد. بدون تردید، خصلت طبقاتی حاکمیت با شکل رونمای اعمال قدرت سیاسی آن رابطهٔ تنگاتنگ دارد و پایان بخشیدن به یکی بدون تغییر دیگری ممکن نیست. با این وجود، اعتقاد ما بر این است که شکل مشخص رونمای سیاسی رژیم حاکم (استبداد مذهبی) متکی بر پایگاه قدرت طبقاتی آن است و به همین دلیل تنها از طریق خلع قدرت از دو جناح بورژوازی بزرگ تجاری و بوروکراتیک درون حاکمیت قابل تغییر است. از این رو ما محور اصلی مبارزه با حاکمیت را خصلت دیکتاتوری طبقاتی آن، و نه صرفاً شکل اعمال قدرت سیاسی یعنی استبداد مذهبی آن، می‌دانیم.

عمده کردن خصلت دیکتاتوری طبقاتی حاکمیت از چند زاویه برای اتخاذ یک مثنی مبارزاتی صحیح تعیین کننده‌است. نخست آن که محور قرار دادن خلع قدرت از لایه‌های بورژوازی بزرگ حاکم، که امروز به دریچهٔ نفوذ امپریالیسم به کشور ما بدل شده‌اند، مبارزهٔ توده‌های مردم با حاکمیت را در راستای یک مبارزهٔ استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی قرار می‌دهد درحالی‌که عمده کردن خصلت استبدادی رژیم از چنین خاصیتی برخوردار نیست. دوم، محور قرار دادن مبارزه علیه دیکتاتوری طبقاتی سرمایهٔ بزرگ به معنای پیشبرد یک مبارزهٔ هماهنگ و همزمان در همهٔ عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، و تعرض مستقیم به همهٔ منافع و امتیازات انحصاری بورژوازی بزرگ در سطح کل جامعه‌است. و از آنجا که پایهٔ قدرت سیاسی بورژوازی بزرگ را قدرت اقتصادی آن تشکیل می‌دهد، مبارزه با پایه‌های قدرت اقتصادی و اجتماعی بورژوازی بزرگ تجاری و بوروکراتیک در سطح کل جامعه — یعنی مبارزه در راه عدالت اجتماعی، مبارزه با سیاست نئولیبرالی تبدیل اقتصادی، مبارزه با یورش بورژوازی بزرگ به حقوق اقتصادی و اجتماعی کارگران و زحمتکشان و زنان — به محوری عرصهٔ مبارزه علیه حاکمیت بدل می‌شود. سوم، برخورد طبقاتی به حاکمیت جایگاه همهٔ نیروهای مخالف رژیم را در جبههٔ متحد تعیین می‌کند. چه بسیار نیروهای ارتجاعی و وابسته به امپریالیسم که امروز با استبداد مذهبی حاکم در ایران مخالف‌اند و در جهت به زیر کشیدن آن می‌کوشند. عمده کردن وجه استبداد مذهبی رژیم مرزهای طبقاتی میان مدافعان راستین انقلاب و این نیروها را مخدوش می‌کند و به آنان اجازه می‌دهد که با پنهان شدن در پشت نقاب آزادیخواهی و دموکراسی طلبی اذهان توده‌ها را مغشوش کنند و برنامه‌های ضد انقلابی خود را به پیش برند.

از نظر ما، پایهٔ قدرت حاکمیت کنونی را امروز نه کل نظام و نه شکل مشخص رونمای سیاسی آن، بلکه قدرت اقتصادی و اجتماعی دو لایهٔ بورژوازی بزرگ تجاری و بوروکراتیک درون حاکمیت تشکیل می‌دهد. هر شکل از منحرف کردن مبارزه به سمت رویارویی با کل نظام یا محدود کردن آن به ایجاد رفرم در شکل رونمای سیاسی جامعه به معنای انحراف از اصول مبارزهٔ طبقاتی و خارج کردن بورژوازی بزرگ درون حاکمیت از زیر ضربه‌است. این بورژوازی امروز با تمام قوا می‌کوشد تا با استفاده از ابزارهای قهر دولت، پیاده کردن سیاست‌های نئولیبرالی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، و یورش و دستاوردهای انقلاب از طریق نقض یا الغای جنبه‌های مثبت قوانین بنیادی نظام و وضع قوانین ارتجاعی جدید در راستای منافع طبقاتی خود — قانون اساسی، قانون کار، قانون بیمه‌های اجتماعی، قانون احزاب و تشکل‌های صنفی، قانون انتخابات، قانون مطبوعات، قوانین مربوط به حقوق زنان، قانون مجازات عمومی، و … — پایگاه قدرت خود را در سطح جامعه و در نتیجه در حکومت تحکیم و تثبیت کند. مبارزه با این یورش همهٔ جانبهٔ بورژوازی بزرگ به حقوق بنیادی اقتصادی و اجتماعی توده‌های مردم و جلوگیری از تحکیم و تثبیت قدرت آن، امروز اساسی‌ترین محور مبارزهٔ طبقاتی علیه حاکمیت را تشکیل می‌دهد. این مبارزه می‌تواند و باید در آن واحد در همهٔ عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، با استفاده از همهٔ شیوه‌های مبارزاتی — از مبارزهٔ علنی و قانونی پارلمانی گرفته تا اعتصاب و تظاهرات خیابانی — و مهم‌تر از همه، با انکاء بر دستاوردهای موجود انقلاب و با شرکت مستقیم و وسیع توده‌های مردم، به ویژه کارگران و دیگر زحمتکشان شهر و روستا، به پیش برده شود. ما این را تنها شکل ممکن و صحیح مبارزه در راه خلع قدرت از بورژوازی بزرگ و دستیابی به هدف‌های اولیهٔ انقلاب، یعنی استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی، و گشودن راه برای استقرار یک جمهوری ملی و دموکراتیک در میهن مان می‌دانیم. *(ادامه دارد)*

تشکیل سندیکا‌های مستقل کارگری اولین گام در راه آزادی، و مبارزهٔ قاطع با گرانی اولین گام در راه عدالت اجتماعی است!

اخگر

کوبای سوسیالیستی زنده است!

فرازهایی از سند پیشنهادی حزب کمونیست کوبا برای بحث در کنگرهٔ پنجم حزب

ما امروز به سمت کنگرهٔ جدید حزب، به سمت همایش همهٔ مردم کوبا، حرکت می‌کنیم. در لحظات تعیین‌کننده ای مانند این، به گفتهٔ خوزه مارتی، «... حزب زنده است و مطمئن از این که به عنوان تبلور روح کوبا، جانب حق را گرفته است.»

مارتی، یگانه حزب میهن پرستان زمان خود، یعنی حزب انقلابی کوبا، را پایه‌گذاری کرد تا کوبا را به استقلال برساند و به استقلال پورتوریکو یاری دهد؛ تا نبرد ضرور علیه سلطهٔ استعمار را به پیش برد؛ تا به اشت‌های ایالات متحدهٔ آمریکا پایان دهد و «به دست همه و برای نیک بختی همه» جمهوری‌ای تشکیل دهد که به «عدالت کامل» دست یابد.

برای کوبایی ها، استقلال کشور، دموکراسی واقعی و سوسیالیسم برای همیشه به یکدیگر پیوند خورده‌اند. حزب ما راه حزب مارتی را ادامه می‌دهد و قاطعانه پرجم مبارزه‌ای را که پیشینیان به دست ما سپرده‌اند، پرچمی که قهرمانان و شهدای بی‌شماری به خاطر آن از جان گذشته‌اند، با سربلندی در اهتزاز نگاه می‌دارد. همان‌طور که فیدل کاسترو، بنیان‌گذار حزب ما، گفته است، «امروز حزب ما روح انقلاب است.»

انقلاب کوبا، که اولین بار در روز ۱۰ اکتبر ۱۸۶۸ در «لادماهاگوآ» آغاز شد، همچنان به عنوان یک روند تاریخی پیوسته و واحد تا امروز ادامه یافته‌است. در این روند انقلابی، آرمان‌های استقلال ملی، عدالت اجتماعی و برادری و خواهری از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. آغازگران انقلاب ما برده‌های خود را آزاد ساختند و علیه رژیم استعماری که بر برده‌داری و لایه‌بندی‌های بیرحمانهٔ اجتماعی استوار بود به نبرد برخاستند. از سال ۱۸۶۸ به بعد، زنان و مردان متعلق به فقیرترین لایه‌های اجتماعی در مبارزه برای استقلال شرکت جستند. آنها تودهٔ عظیم مبارزان را تشکیل می‌دادند.

مردم در همهٔ خطرات و فداکاری‌ها سهیم بودند و برای شالوده‌ریزی آیندهٔ خود، نقش رهبری را بر عهده گرفتند. در سنگرهای مبارزه و در تبعید، در کلاس‌های درس و در کارگاه‌ها، آنها در راه ایجاد وحدت ضرور کوشیدند و نمونه‌ای از میهن‌مورد آرزوی خویش را به نمایش گذاشتند.

عوامل‌گونائونی به رادیکالیزه شدن مبارزات ما برای استقلال، که بیش از نیم قرن پس از دیگر نقاط آمریکای لاتین آغاز شد، یاری رساند. در کوبا، ما نه تنها می‌بایست یوغ استعمار را از گردن خود بدریم، بلکه می‌بایست با طرح‌های توسعه‌طلبانهٔ ایالات متحدهٔ آمریکا نیزمقابله کنیم. شکست دادن الیگارشی داخلی، که در اتحاد با استعمار از ضمیمه شدن کوبا حمایت می‌کرد، نیز وظیفه‌ای اجتناب‌ناپذیر بود.

ایالات متحده از کوبا استقلال را ربود که صدها هزار تن از پسران و دختران کوبا به خاطر آن به مدت سه دهه، داس در دست، مبارزه کرده بودند؛ استقلال‌کی که برای دستیابی به آن رودهای خون جاری شده بود و تمامی اعضای خانواده‌های بی‌شماری نابود شده بودند. بنهائ از مردم کوبا، ایالات متحده و اسپانیا منافع خود را با یکدیگر هماهنگ کردند. این واقعیت در امضای «قرارداد صلح پاریس» تبلور یافت. در سال ۱۸۹۹، راه‌رهای کوبا برای مبارزان قهرمان آن، زمانی که آنها ناچار شدند سلاح‌های خود را به ازای ۷۵ «پزو» برای هر مبارز، به اشغالگران خارجی تحویل دهند، مسدود شد. ایالات متحده که از همان زمان منافع مهمی در جزیره داشت، از اشغال نظامی برای به انحصار کامل درآوردن صادرات شکر و کنترل غیرقانونی و رایگان ۹۰ درصد صادرات توتون کوبا بهره‌برداری کرد. ایالات متحده امتیاز بهره‌برداری از همهٔ منابع معدنی کوبا را که تا آن زمان کشف شده بود به خود اختصاص داد. این کشور زمین‌های پهناوری از میهن ما را از طریق خریداری به قیمت‌های بسیار نازل و اخراج بزرگران، که اغلب آنها سربازان و افسران ارتش‌رهایی‌بخش بودند، تصاحب کرد و زمینه را برای نفوذ فزایندهٔ خوددر بخش‌های خدمات عمومی، تولید و مالی فراهم ساخت. این روند به کنترل کامل مستعمرهٔ جدید توسط آمریکا انجامید. علاوه بر این، ایالات متحده آمریکا «متمم بلات» مبنی بر حق دخالت یکجانبهٔ نظامی آمریکا در کوبا و همچنین استقرار یک پایگاه نظامی دریایی در «گوانتانامو» را به کشور ما تحمیل کرد.

پس از این، یک دوران طولانی آغاز گشت که در آن مردم نسبت به قدرت سیاسی بیگانه و از ابتدایی‌ترین حقوق انسانی محروم بودند. تبعیض علیه سیاه‌پوستان و زنان، در کنار اختناق، استعمار، فقر، گرسنگی، بیکاری، بیسوادی، فحشاء و قمار، بخش‌جدایی‌ناپذیر نظام حاکم را تشکیل می‌داد. تنها امکان، به صورت امیدوی دور، این بود که انقلاب «سسیدس» و «مارتی» ادامه یابد و به سرانجام خود برسد. در طول دوران حاکمیت جمهوری نواستعماری، آرمان‌های قرن نوزدهم استقلال و عدالت با نظرات دیگر انقلابیون بزرگ جهان غنای بیشتری یافت. در نزد پیشرفته‌ترین مردان و زنان متفکر، آگاهی میهن‌دوستانه با رادیکال‌ترین دیدگاه ضدامپریالیستی و نیاز به تغییر بنیادین نظام اجتماعی هم معنا شد.

بالاخره به «کشور برادری و خواهری» که مارتی آرزو می‌کرد دست یافتیم. در روز اول ژانویهٔ ۱۹۵۹، آن چیزی که در ابتدای قرن اتفاق افتاده بود دیگر تکرار نشد: این بار مبارزان راه رهبری که به شهر «سانتیاگو د کوبا» وارد شدند. بالاخره ما کوبایی‌ها توانستیم سرنوشت میهنمان را خود به دست بگیریم.

اما این آغاز یک رویارویی دشوار دوجانبه با واشنگتن بود که هنوز ادامه دارد. از آن زمان تاکنون، کارزار افترا و اتهام به منظور واژگون‌جلوه دادن واقعیت کشور ما ادامه داشته‌است. ایالات متحده نه تنها هیچگاه دست از این کارزار برنداشته‌است، بلکه همان‌طور که «جنگ رادیویی» ۱۵۰۰ ساعت در هفتهٔ آن علیه کشور ما نشان می‌دهد، بدین کارزار شدت نیز بخشیده‌است.

ما، با تکیه بر مبادلات اقتصادی با اتحاد جماهیر شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی، و به یاری همبستگی بین‌المللی آنها، توانستیم به نحو چشمگیری اثرات رشدیابندهٔ تحریم اقتصادی آمریکا را خنثی کنیم و این کشور را از جامعهٔ عمل‌پوشاندن به برنامهٔ خود برای تحمیل فلج اقتصادی به کوبا و کشاندن مردم کوبا به ورطهٔ فقر باز داریم. اما از سال ۱۹۸۹، بر اثر فروپاشی سوسیالیسم در اروپا و انحلال کشور اتحاد جماهیر شوروی، کوبا ۸۵ درصد قدرت خرید خود را از دست داد و تولید ناخالص داخلی به شدت کاهش یافت. در واشنگتن، آنها تصور کردند که لحظهٔ موعود برای نقطهٔ پایان گذاشتن بر انقلاب کوبا از طریق تشدید تحریم اقتصادی فرا رسیده‌است. آنها پایان انقلاب کوبا را حتمی‌ارزیایی کردند. در حقیقت، اصل موجودیت انقلاب کوبا هیچگاه برای آنها پذیرفتنی نبود.

در میان مشکلات بی‌شمار، کشور ما توانسته‌است که در سالهای اخیر، روند سقوط آزاد اقتصاد را متوقف کند و سیاست‌های لازم را برای احیای اقتصاد و یافتن بازارها و شرکای تجاری تازه اتخاذ نماید. وظیفهٔ گریزناپذیر کنونی ما تقویت وحدت و ارادهٔ مقاومت، و تشدید تلاش‌ها در همهٔ عرصه‌ها است. امروز بیش از هر زمان دیگر روشن شده‌است که مفاهیم انقلاب، سرزمین‌مادری و سوسیالیسم از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند. در کوبا

سرمایه‌داری احیاء نخواهد شد زیرا انقلاب کوبا را هرگز نمی‌توان شکست داد. کشور ما به راه خود ادامه خواهد داد و سوسیالیستی باقی خواهد ماند.

حزب وحدت

اولین نبرد حماسی برای رهایی از یوغ استعمار، «جنگ ده‌ساله»، اساساً به دلیل نبود وحدت در میان مبارزان راه استقلال به شکست رسید. همین سرنوشت غم‌انگیز، باز هم به دلیل عدم وحدت ناشی از مسایل نژادی و نبود آموزش کافی، بر سر «جنگ کوچک» که در تداوم جنگ استقلال به وقوع پیوست، نیز آمد.

مارتی، که بر اثر این تجربیات دردآور به ضرورت وحدت پی برده بود، «حزب انقلابی کوبا» را تأسیس کرد و رهبری آن را بر عهده گرفت. «ماسئو» نیز به سهم خود بدین نتیجه رسیده بود که برای دستیابی به استقلال، تشکیل یک حزب واحد ضروری است. او نیز مدافع پیگیر وحدت بود. در فضای پرولتری جامعهٔ کوبایی‌های مهاجر نیز، که مارتی در آن پایه‌های محکمی برای حزب به وجود آورده بود، نقش «کارلوس بالینو»، که به مارکسیسم اعتقاد داشت و رهبر سیگارسازان «تمپا» و «کی‌وست» بود، اهمیتی ویژه داشت. تنها وحدت در میان انقلابیون می‌توانست به وحدت در میان مردم بیانجامد. این وحدت، هم در آن زمان و هم اکنون، نیازمند وجود یک حزب واحد بود. افتراق در میان میهن پرستان کوبایی به ایالات متحده امکان داده بود که الگوی نواستعماری خود را به کوبا تحمیل کند.

در سال ۱۹۲۵، گروهی از انقلابیون به این درک رسیدند که طبقهٔ کارگر باید انحصار سیاسی الیگارشی حاکم را درهم بشکند و حزب خود را به وجود آورد. «بالینو» و «هولوبو آنتونیو ملا»، رهبر برجستهٔ جنبش دانشجویی، این حزب را بنیان گذاشتند. اولین حزبٔ مارکسیست-لنینیست، همهٔ نیروی خود را روی تبلیغ ایدهٔ سوسیالیسم علمی، ایجاد اتحادیه‌های طبقاتی کارگری و هدایت این اتحادیه‌ها در عرصهٔ مبارزهٔ روزمره، و سازماندهی مردم برای مبارزه در راه‌رهایی ملی و اجتماعی، متمرکز کرد. از درون این مبارزه بود که رهبران برجسته‌ای چون «هوسوس منندز» و «لارازو پنا» ظهور کردند.

منافع درازمدت زحمتکشان … حکم می‌کرد که جنبش انقلابی از طریق قبضهٔ قدرت سیاسی، وابستگی به ایالات متحده و استثمار سرمایه‌داری را پایان بخشد، و از راه ایجاد آگاهی‌های اجتماعی نوین، انسان‌ها را از نظر معنوی در شرایط طبیعی برادری و برابری قرار دهد.

تجربهٔ تاریخی به ما درسی بسیار مهم آموخته‌است: بدون وحدت، انقلابیون و مردم نخواهند توانست در مبارزهٔ خود به هیچ چیز دست پیدا کنند. در دوران جمهوری وابسته، نه تنها امکان تشکیل حزب واحدی از انقلابیون وجود نداشت، بلکه چنین حزبی نمی‌توانست نفوذ تعیین‌کننده‌ای در میان مجموعهٔ مردم، که به طبقات اجتماعی متخاصم تقسیم شده بودند و از سطوح متفاوت آگاهی برخوردار بودند، داشته باشد.

تجربهٔ تاریخی به ما درسی بسیار مهم آموخته‌است: بدون وحدت، انقلابیون و مردم نخواهند توانست در مبارزهٔ خود به هیچ چیز دست پیدا کنند.

نبود یک پیشاهنگ واحد و یک نیروی مسلح وابسته به خود مردم، انقلاب سال ۱۹۳۳ علیه «ماکادو» را از دستیابی به اهداف خود باز داشت. در یک سو کمونیست‌های تحت رهبری «روبن مارتینز ویه‌نا» قرار داشتند که آغازگر اعتصابی بودند که به سرنگونی «ماکادو» انجامید؛ و در سوی دیگر، نیروهای تحت رهبری «آنتونیو‌گینه‌راس» بودند که مواضع قاطع ضدامپریالیستی داشتند و در میان دانشجویان و طبقات متوسط از اعتبار بسیار برخوردار بودند. عدم وحدت این دو نیرو به «باتیستا» و سفارت آمریکا امکان داد که انقلاب را سرکوب کنند. با این وجود، مقاومت نیروهای مردمی در سطح جهان در برابر هجوم فاشیسم زمینه را برای برخی رفرم‌های دموکراتیک و تشکیل مجلس مؤسسان به وجود آورد.

هنگامی که در سال ۱۹۵۰ بحران مزمن ساختاری استعمار نو در کوبا آشکار شد، ایالات متحده، از وحشت جنبش رشدیابندهٔ مردمی، به راه حل‌های ارتجاعی تر روی آورد و نوکر پیشین خود، ژنرال باتیستا، را مجدداً بر مسند قدرت نشاند. بدین ترتیب، شکل قانونی ساختار چندحزبی نیز به کلی از میان رفت.

این نه یک اقدام مجرد، بلکه سیاست کلی واشنگتن بود که هر بار به دلایل‌گونائگون به اجرا در می‌آمد. این اقدام با منافع ایالات متحده در آمریکای لاتین انطباق داشت. برای دستیابی به اهداف خود، ایالات متحده به شیوه‌های‌گونائگونی متوسل شده‌است: از دخالت مستقیم نظامی در جمهوری دومینیکن در سال ۱۹۶۵ تا عملیات پنهانی «سیا» در گوانتانلا در سال ۱۹۵۴ و شیلی در سال ۱۹۷۳ .

سوسیالیست مردمی (پ. اس. پ.) ماهیت امپریالیستی کودتا را محکوم کرد. اما به دلیل جو ضد کمونیستی دوران جنگ سرد و سرکوبی که علیه آن انجام گرفت، در انزوا ماند. این حزب قاطعانه با رژیم نظامی مقابله کرد اما نتوانست راه مناسب را برای سرنگونی آن پیدا کند. رژیم باتیستا از حمایت دائمی دولت آمریکا برخوردار بود.

حملهٔ ۲۶ ژوئیه ۱۹۵۹ به پادگان «مونکادا» در «سانتیاگو د کوبا» و پادگان «سسیدس» در «بایامو»، نشانهٔ ظهور چهار عامل بود که بعداً در پیروزی انقلاب نقش تعیین‌کننده ایفاء کردند: ظهور رهبران جوان زیر رهبری فیدل کاسترو که از همان زمان نسبت به آموزش‌های مارتی و مارکسیسم-لنینیسم آگاهی داشتند؛ سازمان نوین پیشاهنگ؛ تاکتیک مبارزهٔ مسلحانهٔ توده‌ای؛ و برنامه‌ای که قادر بود در عمل میان مردم وحدت ایجاد کند. به‌طور همزمان، فعالیت‌های زیرزمینی در شهرها نیز در حال رشد بود. حزب سوسیالیست مردمی، تحت رهبری «بلاس روکا»، و همچنین جوانان سوسیالیست، از مخفیگاه‌های خود به محکوم‌کردن رژیم و دعوت مردم به وحدت پرداختند.

نیروهای انقلابی در مبارزه برای کسب قدرت با یکدیگر همکاری کردند چون همگی برای خدمت به مردم، مردمی که به هزاران شکل نفرت خود را از دیکتاتوری نشان داده بودند، از اصول مهین دوستانهٔ یکسانی پیروی می‌کردند. آنها همچنین آمادگی خود را برای پذیرش نقش تعیین‌کنندهٔ «ارتش انقلابی»، که از درون صفوف جنبش ۲۶ ژوئیه پدید آمده و به مدت ۲۵ ماه در جریان جنگ خونین رهایی بخش آبدیده شده بود، اعلام کردند.

پس از پیروزی قیام، در میان شدیدترین شکل مبارزهٔ طبقاتی، و پس از این که قدرت در دست مردم زحمتکش و ارتش مقاومت آنان قرار گرفته بود، احزاب بورژوازی بدون این که هیچ قانون انقلابی برای محدود کردن آنها وضع شده باشد از صحنهٔ سیاسی کشور محو شدند، و روزنامه‌های وابسته به الیگارشی بدون خواننده ماندند. آنها به دلیل سوابق فاسد و همچنین ارتباطاتشان با نظام نواستعماری، اعتبار خود را کاملاً از دست داده بودند.

سیاستمداران خودفروش به «شمال»، یعنی جایی که هنوز از اعتبار مندرس گروهشان چیزی باقی مانده بود، مهاجرت کردند، بدین امید که روزی در پناه سرنیزهٔ آمریکایی به کوبا بازگردند. بسیاری از آنان سریعاً به استخدام سازمان «سیا» درآمدند و به عوامل اجرای برنامه‌های جانیکارانهٔ این سازمان بدل شدند. از آن زمان تاکنون، آنها و دنباله‌روان آنها هدف رسوای ضمیمه ساختن کوبا را دنبال می‌کنند.

تأسیس حزب کمونیست

رهبران انقلاب پیروزمند به خوبی آگاه بودند که بغرنج‌ترین و خطرناک‌ترین روزها هنوز در پیش روی آنهاست و آنها ناچار خواهند بود که در برابر دشمن تاریخی کوبا و ضدانقلاب سرسپردهٔ آن به سختی ایستادگی کنند. در چنین شرایطی، روند ایجاد وحدت میان انقلابیون تقویت شد. آنها توافق کردند که به سمت تشکیل یک حزب واحد، به مثابه مطمئن‌ترین وسیله برای دستیابی به آرمان انقلاب و تضمین وحدت همیشگی مردم، حرکت کنند. بدین ترتیب، «سازمان‌های همپیوند انقلابی» (او. آر. آی.) از تلفیق سه سازمان «جنبش ۲۶ ژوئیه»، «حزب سوسیالیست مردمی» و «رهبری انقلابی ۱۳ مارس»، پای به عرصهٔ وجود گذاشت. اعضای این سه سازمان، که در گذشته با ترور دیکتاتوری مقابله کرده و بر اصول خود پایبند مانده بودند، منطقاً هستهٔ مرکزی حزب جدید را تشکیل دادند. امروز آنها به عنوان اعضای مؤسس حزب از احترام ویژه برخوردارند.

توده‌های مردم، که ذهنشان برای سالها از تبلیغات امپریالیستی، ضد کمونیستی و ضد شوروی انباشته شده بود، به سرعت و با تجربهٔ خود نسبت به فریبی که در این مدت خورده بودند آگاهی یافتند. در همان سال اول انقلاب، نقاب از چهرهٔ دشمنان مردم، یعنی دولت ایالات متحدهٔ آمریکا و طبقات استثمارگر کوبا، برداشته شد.

در آن شرایط منحصر به فرد، ساختمان یک حزب واحد می‌بایست از هرگونه برخورد دکماتیک، و هرگونه تعلل در ایفای نقش پیشاهنگ، به دور باشد. مارتی کلید حل مشکل را به دست ما داده بود: در وضعیت رشد جنبش استقلال‌طلبانه، در جو انقلابی، و در شرایطی که رویارویی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد، این امری حیاتی‌است که «انقلابیون را گرد هم آوریم، آنها را حول یک برنامهٔ شکست‌ناپذیر برای انجام وظایف مهمی که پیش رو داریم متحد سازیم، و وحدت آنان را در یک سازمان واحد سالم تضمین کنیم.»

بر اساس این آموزش مارتی، و با توجه به این هشدار لنین که حزب پرولتاریا «باید با ترکیبی از بهترین عناصر طبقه تشکیل شود و وضح بگیرد»، حزب پیشاهنگ ما تشکیل شد.

سازماندهی حوزه‌ها

کمیسون‌های سازماندهی حزب، به منظور ایجاد یک نیروی پیشاهنگ واقعی، به کلکتیوهای کارگری رجوع می‌کردند. این کارگران بودند که تعیین می‌کردند کدام یک از هم‌زمان‌نشان از صلاحیت‌های لازم برخوردار هستند. از طریق بحث و رأی‌گیری کارگران، کسانی که صلاحیت لازم را داشتند به هستهٔ مرکزی کارگران نمونه برگزیده می‌شدند. در پی آن، کمیسون‌ها دست به بررسی عمیق‌تر در مورد همهٔ اعضای این هستهٔ مرکزی می‌زدند و بر اساس آن اعضای حوزهٔ حزبی را بر می‌گزیدند. بدین ترتیب، حوزهٔ حزبی به انعکاسی از بهترین فضایل کلکتیوهای کارگری، و به پیشاهنگ مورد تأیید هسگان بدل می‌شد و به گروه انقلابی رهبری‌کنندهٔ این کلکتیوها بدل می‌گشت. از آن زمان تاکنون، و در همهٔ شرایط، عامل تعیین‌کننده برای انتخاب اعضای حزب، نظر توده‌ها بوده‌است.

بدین طریق، ما توانستیم حزبی برگزیده تشکیل دهیم که از اعتبار لازم و از حمایت کارگران برخوردار باشد و با توده‌ها ارتباط نزدیک داشته باشد. اعضای حزب، به خاطر عضویت خود در حزب، نمی‌بایست از هیچ امتیاز ویژه‌ای برخوردار باشند. عضویت در حزب تنها به معنای دیسیپلین بیشتر، از خود گذشتگی بیشتر، وظایف و مسؤولیت‌های بیشتر، بود، که این نیز بر عشق به میهن و وفاداری نامحدود به مردم استوار بود.

در سال ۱۹۶۵، «حزب متحد انقلاب سوسیالیستی» (پ. او. ار. اس)، پس از ریشه‌کن کردن سکتاریسم با تکیه بر توده‌ها، نامی را بر خود نهاد که بیانگر آرمان نهایی آن بود: حزب کمونیست کوبا. اولین کمیتهٔ مرکزی تشکیل شد و مطبوعات انقلابی واحد تحت نام‌های «گرانما» و «هوونتود» برلبده و به وجود آمدند.

در حال حاضر، حزب ما ۷۷۰ هزار عضو دارد که با افتخار تودهٔ کارگران یدی و دفتری، نظامی و غیرنظامی، را در سطح شهر و روستا نمایندگی می‌کنند. به این نیروی عظیم باید حدود ۵۵۰ هزار نفر اعضای سازمان جوانان کمونیست را، که بر اساس همان اصول حاکم بر عضویت در حزب انتخاب شده‌اند، و شانه به شانهٔ سازمان‌های توده‌ای و اجتماعی ما مبارزه می‌کنند، افزود.

گزینش کادر

معیار گزینش کادر در حزب ما، هم بر دموکراسی درون حزبی و هم بر دقت و سخت‌گیری استوار است. عضویت در حزب همه چیز نیست. اعضای حزب، در درون سازمان‌های حزبی خود، باید فعالانه بکوشند سیاست حزب را در کار خود، در عرصهٔ اجتماعی و در شرایط‌گونائگون به اجرا درآورند. در حال حاضر ما باید سیاست صحیح کمک به ارتقاء سباهیوستان و زنان کادر را، همان‌طور که در مورد جوانان انجام دادیم، در حزب ادامه دهیم. در این کار نباید به بهانهٔ مکانیزم‌های تشکیلاتی تعلل به وجود آید. چنین سیاستی اعتبار معنوی حزب ما را نزد توده‌های مردم تقویت می‌کند. حزب باید بر کاربرد سیاست هایش در همهٔ عرصه‌های اجتماعی تأکید ورزد.

علی‌رغم اثرات ایدئولوژیک فروپاشی سوسیالیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی، و با وجود تشدید تحریم جانیکارانهٔ ایالات متحده و عواقب وحشتناک آن در زندگی مادی تودهٔ مردم، رشد کمتی و کیفی حزب در طول سالهای دشوار دوران ویژه پیوسته ادامه داشته‌است. در طول پنج سال گذشته، ۲۳۲ هزار کارگر نمونه — معادل ۳۰ درصد تعداد کنونی اعضاء — به حزب پیوسته‌اند!

این حزبی‌است که از هیچ نبردی هراس ندارد.

این حزبی‌است که ایدئولوژی آن بر پایهٔ آموزش‌های مارکس، انگلس و لنین، و با الهام از آنها، بر دکترین مارتی و ایده‌های خلاق و نمونهٔ فیدل

استوار است.

این حزبی است که از اعضای خود می طلبد مستقلانه بیا ندریشند، آزادانه در سازمان های حزبی نظرات خود را بیان کنند، و پس از تصمیم گیری، به عنوان تنی واحد عمل نمایند.

این حزبی است که از طریق تماس دائم با کارگران، هم از آنان می آموزد و هم به آنان آموزش می دهد.

این حزبی است که ملت کوبا را در دفاع از استقلال کشورش رهبری می کند.

این حزبی است که در طول سی سال گذشته همواره کار خلاق و عدالت را سرلوحهٔ عمل قرار داده است.

این حزبی است که قاطعانه و هشیارانه جنبش مقاومت مردم را رهبری کرده است.

این حزب، قهرمان جمعی تاریخ حماسی ای است که کوبا در دههٔ آخر قرن بیستم در حال رقم زدن آن است.

این حزبی است که هیچگاه در برابر خطرات عقب نمی نشیند و به پیروزی نهایی ایمان کامل دارد.

دشمن با حزب ما در جنگ است، نه به این دلیل که تنها حزب است، بل به این دلیل که موجودیت و فعالیت آن وحدت مردم را تضمین می کند. مردم کوبا در دست به این دلیل تصمیم به داشتن تنها یک حزب گرفتند که وحدت انقلابی ملی خود را، که بدون آن دفاع از میهن آزاد، دموکراتیک و سوسیالیستی برایشان غیرممکن است، تضمین کنند.

در چارچوب استراتژی پیرومند مبارزه علیه نیرومندترین و هارترین دشمن همهٔ اعصار، ایجاد حزبی که وحدت همهٔ کوبایی ها را تضمین کند بزرگترین خدمت فیدل و رهبری جنبش بوده است. مارتی، در رابطه با حزب واحد انقلابیون زمان خود، که به منظور مقابله با توطئه های استعمار اسپانیا تشکیل شد، می گوید: «به عنوان تنی واحد متولد شد: از همه سو و به طور همزمان. و هرکس، چه در داخل و چه در خارج از آن، تصور کند که می توان شعلهٔ آن را خاموش کرد یا آن را درهم شکست، سخت در اشتباه است. آنچه که تنها یک گروه می خواهد، می تواند به به شکست برسد؛ اما آنچه که تمامی یک ملت می خواهد، ماندنی است. حزب انقلابی کوبا یعنی مردم کوبا.»

در ردّ هیستری دشمن، و در مقابل افتراها، دروغ ها و توطئه های او، ما تأکید می کنیم: حزب کمونیست کوبا، حتی در میان مخالفان چند سال گذشته اش، ماندنی و در حال رشد است، زیرا آن چیزی است که مردم کوبا می خواهند. این حزب وجدان آگاه و ستون فقرات جنبش مقاومت مردم کوبا است.

دموکراسی ای که ما از آن دفاع می کنیم

انقلاب کوبا یک روند عمیق و استثنایی را در جهت دموکراتیزه کردن همهٔ عرصه های سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی کشور به پیش برده و نشان داده است که می توان به آرمان «حکومت برخاسته از مردم، توسط مردم و برای مردم» واقعیت بخشید.

نظام سیاسی ما، نظامی است واقعاً دموکراتیک و سوسیالیستی که بر مشارکت گستردهٔ مردم، و بر احترام به شخصیت، برابری و حقوق اولیهٔ انسان ها استوار است. بقای انقلاب ما در این سالهای بسیار دشوار را تنها می توان با رجوع به این پایهٔ عمیقاً دموکراتیک آن توضیح داد. یک تحول اجتماعی، هنگامی که مردم به طور کامل در آن شرکت دارند، از آن دفاع می کنند، و هر روز آن را عمیق تر می سازند، به روندی بازگشت ناپذیر بدل می شود. در طول چهار دههٔ گذشته، مشارکت مردم در روند رویارویی با مشکلات و دشواری ها نقشی تعیین کننده بازی کرده است.

پیروزی تاریخی توده ها بر بیسوادی، آموزش های تکمیلی، برنامه های آموزشی برای کارگران و بزرگران، و گسترش آموزش دانشگاهی از طریق برپایی «کنفرانس های علم و تکنولوژی»، کوشش مجموعهٔ جامعه را در راستای تحقق بخشیدن به این گفتهٔ مارتی که «آموزش دیده بودن تنها راه آزاد بودن است»، متمرکز ساخته است.

کارگران نقش خود را در ایجاد ثروت ملی به شکلی آگاهانه ایفاء کرده اند. تحولات اقتصادی به شکلی انکارناپذیر از مشارکت آنان بهره برده است.

انقلاب کوشیده است خلاقیت توده ها را در همهٔ عرصه ها گسترش دهد. راه های ارائه شده از سوی توده ها برای حل مشکلات تولیدی و خدماتی بی شمارند. این، البته، تنها به دلیل وجود مالکیت سوسیالیستی و دموکراتیزه شدن نظام آموزشی، که امکان درس خواندن را برای همهٔ مردم ایجاد کرده و ارتقاء دانش فنی نیروی کار را تضمین نموده است، امکان پذیر گشته است. ما این اصل پیشنهادهی مارتی را که آموزش و کار باید به یکدیگر متصل باشند، در عمل پیاده کرده ایم.

سیاست های ما در عرصهٔ گسترش مراقبت های بهداشتی، آموزش، فرهنگ و ورزش، که موفقیت آنها بر همگان روشن است، نیز بر همیاری گستردهٔ اجتماعی و مشارکت مداوم مردم استوار بوده اند.

ایجاد فرصت ها و امکانات اجتماعی برابر برای همه، همواره در سرلوحهٔ انقلاب قرار داشته و هنوز قرار دارد. علی رغم همهٔ صدمات و اثرات مخربی که تحریم لجوجانهٔ ایالات متحده علیه کوبا داشته است، عملکرد انقلاب نشانهٔ عمق پایدنی آن به انسانیت و مقام انسانی است.

فعالیت گستردهٔ سازمان های توده ای ما بیانگر ماهیت واقعی دموکراسی در کوبا است: سازمان مرکزی اتحادیه های کارگری کوبا (ث. ت. ث.)، مجمع ملی دهقانان خرده با (آ. ن. آ. پ.)، کمیته های دفاع از انقلاب (ث. د. ار.)، فدراسیون زنان کوبا (ف. م. ث.)، سازمان های دانشجویی، مجمع سربازان کهنسال انقلاب، و بسیاری سازمان های دیگر، شبکه ای از ارتباطات، مناظره و رهبری جمعی را تشکیل می دهند که عامل عمده ای در بسیج توده ها برای پیشبرد اهداف سیاسی و اجتماعی بوده است.

سوسیالیسم بخش ارگانیک روند تاریخی در کوبا است. اعتبار و اصالت نظام سیاسی ما و نهادهای وابسته به آن بسیار فراتر از اشتباهات انقذافی و کمبودهایی است که همواره در تلاش های انسانی وجود داشته اند. یکی از ویژگی های اساسی دموکراسی ما، توانایی آن، در مشارکت با توده ها، در اصلاح کژی ها، تصحیح خطاها، برداشتن سدها، و یافتن راه های صحیح برای ادامهٔ حرکت بوده است.

رشد دائمی آگاهی توده ها، در راستای ارتقاء سطح فرهنگی و اجتماعی و پیشرفت شرایط مادی و معنوی آنها صورت گرفته است. این واقعیت در اواسط دههٔ ۱۹۷۰ در قانون اساسی سوسیالیستی ما انعکاس یافت. این سند توسط همهٔ مردم کوبا مورد بحث قرار گرفت و پس از یک رای گیری عمومی، که ۹۸ درصد واجدین ۱۶ سال به بالا در آن شرکت داشتند، به تأیید ۹۷/۷ درصد مردم کوبا رسید. تنها یک درصد از رأی دهندگان علیه آن رأی دادند. بدین ترتیب، نهادهای دولتی به نمایندگی از سوی مردمی که از اول ژانویه ۱۹۵۹ به بعد، به طور فزاینده قدرت خود را اعمال می کردند، به وجود آمد. مردم ما این بند را در قانون اساسی به تصویب رساندند:

«حزب کمونیست کوبا، پیشاهنگ سازمانیافتهٔ مارکسیست - لنینیست طبقهٔ کارگر، عالی ترین نیروی هدایت کنندهٔ جامعه و دولت است، که کوشش همگانی جامعه را برای دستیابی به آرمان های والای ساختمان سوسیالیسم و پیشرفت به سوی جامعهٔ کمونیستی، سازمان می دهد و هدایت می کند.»

اصل بنیادین در نظام سیاسی کوبا، انتخاب نمایندگان محلی است. کاندیداها در گردهم آیی های همسایگان در سطح محله پیشنهاد و انتخاب

اخگر

می‌شوند. رأی‌گیری، آزاد، مخفی و مستقیم است و شمارش آرا در ملاّ عام انجام می‌گیرد. برای انتخاب شدن، هر کاندیدا باید بیش از ۵۰ درصد آرا را به دست آورد. این نمایندگان، به اعضای «مجمع شهری قدرت خلق» را تشکیل می‌دهند، به طور منظم به انتخاب‌کنندگان گزارش می‌دهند و انتخابات‌کنندگان می‌توانند آنها را در هر لحظه از مسند قدرت برکنار کنند. نمایندگان انتخابی، در هر سطحی که باشند، برای کار خود هیچ حقوقی دریافت نمی‌کنند. نظام انتخاباتی ما از فساد، تقلب و خرید رأی میرا است. حزب نه نماینده ای پیشنهاد می‌کند، نه در انتخاب نمایندگان شرکت دارد و نه می‌تواند آنها را از کار برکنار کند.

این دموکراسی کامل، حاکمیت قانون را در کشور ما تضمین می‌کند. حتی در دشوارترین وضعیت ها و خطرترین شرایط موجود در سالهای اخیر، ما لحظه ای از اجرای بی‌خداشهٔ این دموکراسی گسترده عدول نکرده ایم. جوهر نظام سیاسی کوبا را دخالت دادن کل جامعه در روند تصمیم‌گیری تشکیل می‌دهد. بحث پیرامون مسایل مورد علاقهٔ عموم، چه در سطح محلی و چه در سطح کشوری، نه تنها ضامن وحدت ما است، بلکه نقطهٔ آغاز هر نوع تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات در عرصهٔ عمل است.

در این رابطه، ما نمونه های بی شماری از تجربیات غنی‌کننده داشته‌ایم: از جمله، ادارهٔ امور «شوراهای خلق» توسط مردم محلی، و یا برگزاری کنگره های مشترک با شرکت اتحادیه های کارگری، دانشجویان و سازمان های توده ای، که در آنها، تحلیل های ارائه شده در حضور رهبران دولتی، به مبنای سیاست دولت بدل گشته است. ما دائماً بر اصل جست و جوی جمعی برای یافتن راه حل، توزیع مسؤولیت ها، و مشارکت و نظارت گستردهٔ مردم در سطح جامعه، تأکید ورزیده ایم. در سال ۱۹۹۴، مصوبات «مجمع ملی قدرت خلق» [پارلمان کوبا — مترجم] در مورد دگرگونسازی ساختار امور مالی داخلی، حاصل یک بحث گسترده در میان مردم بود که به وسیلهٔ مجالس کارگری، که در بیش از ۸۰ هزار کارگاه و مرکز آموزشی تشکیل شدند، سازماندهی گردید. مجامع افزایش بازده، که حداقل هر سال دو بار تشکیل می‌شوند، زمینه های لازم را برای شرکت مؤثر کارگران در بحث پیرامون مشکلات اقتصادی و برنامه ای فراهم می‌آورند. تشکیل این مجامع وسیله ای است برای کارگران که نقش خود را به عنوان صاحبان جمعی ابزار تولید در جامعه ایفاء کنند.

دموکراسی سوسیالیستی به طور دائم گسترش می‌یابد و به تقویت روحیهٔ مردم، افزایش خلاقیت آنان در عرصهٔ اجتماعی و کار، و بهبود کیفیت زندگی آنان یاری می‌رساند.

یک تحول اجتماعی، هنگامی که مردم

به طور کامل در آن شرکت دارند، از آن دفاع

می‌کنند، و هر روز آن را عمیق تر می‌سازند،

به روندی باز گشت ناپذیر بدل می‌شود.

خرابکاری های امپریالیسم

ایالات متحدهٔ آمریکا می‌کوشد بنیان های اخلاقی انقلاب ما را تخریب کند تا بدین وسیله انقلاب از درون تضعیف گردد و استقلال ما نابود شود. این کشور از هر حربه ای برای دامن زدن به خودخواهی های فردی، هرج و مرج و مصرف‌گرایی در میان ما استفاده می‌کند. این کشور می‌کوشد از طریق کمک رساندن به فعالیت های خرابکارانهٔ گروهک های مدافع ضمیمه شدن کوبا، که از خارج کمک مالی دریافت می‌کنند، نظم داخلی کشور ما را برهم زند، وحدت ما را خدشه دارد سازد، یوغ امپریالیسم را مجدداً بر گردن ما بیاندازد و سرمایه داری را در کشور ما احیاء کند.

ما با اشکال تازه‌ای از تعرض ایدئولوژیک روبرو هستیم؛ اشکالی بسیار موزیانه تر و پیچیده تر که هر روز توانایی نهادهای اجتماعی ما را برای حفظ وحدت مردم به نبرد می‌طلبد. ایالات متحده می‌کوشد به اعتبار، نفوذ و

دربارهٔ اعتبار مفاهیم مارکسیستی…

تعرضات نئولیبرالی برای بازپس گرفتن برنامه های اجتماعی «دولت رفاه» — که خود نشانهٔ سلطهٔ مطلق منافع سرمایه داری انحصاری بر این دولت ها است — از هم اکنون روشن شده است.

اعتراض دیگری که علیه مفهوم مارکسیستی دیکتاتوری پرولتاریا مطرح می‌شود این است که تحولات تکنولوژیک و تولیدی که در نظام سرمایه داری به وقوع پیوسته اند، وزن نسبی پرولتاریا را در مقایسه با بخش رشدایندهٔ خدمات به شدت کاهش داده اند. البته ما نیاز داریم که به طور عاجل، و از دیدگاه نظریهٔ مارکسیستی، به تحولات تکنولوژیکی که بر اثر «انقلاب سوم علمی - فنی» به وجود آمده اند و اثرات آنها بر ساختار طبقاتی و تضادهای جوامع سرمایه داری معاصر، برخورد کنیم. در عین حال باید تأکید کنم که از دیدگاه مارکسیستی، حتی اگر وجود گرایش به سمت کاهش نسبی وزن پرولتاریا در این جوامع به اثبات برسد، باز هم این مسأله همچنان صادق است که ثروت تولید شده توسط کارگران است که گسترش بخش های خدمات و فنی اقتصاد را تأمین می‌کند. حتی اگر نیروی کمی پرولتاریا از نظر تعداد کاهش یابد، باز هم این طبقه همچنان مشخصهٔ اصلی خود به مثابه منبع انباشت و در عین حال «قطب منضاد» بورژوازی را در جامعهٔ سرمایه داری حفظ می‌کند. تحولات تکنولوژیکی به وقوع پیوسته، نه تنها تضاد میان خصلت اجتماعی تولید و خصلت فردی و خصوصی تمک را از میان نبرده اند، بلکه آن ها را تشدید نیز کرده اند. این تضاد اکنون خود را در تعمیق و تشدید مشکلات بنیادی اجتماعی، از جمله رشد بیکاری ساختاری، در جامعهٔ سرمایه داری نشان می‌دهد. به این دلیل، از دیدگاه نظریهٔ مارکسیستی، همچنان می‌توان پرولتاریا را به عنوان نقطهٔ اجتماعی دولت سوسیالیستی — حتی در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری که به نظر می‌رسد کمیّت پرولتاریا در آنها رو به نقصان است — به حساب آورد. همچنین، باید یادآوری کنم که در رابطه با دیکتاتوری پرولتاریا، هم مارکس و هم لنین بر ضرورت ایجاد اتحادهای گستردهٔ سیاسی در سطح قدرت دولتی میان پرولتاریا و دیگر طبقات، لایه ها و بخش های غیربورژوازی جامعه تأکید دارند.

آخرین و یکی از معمول ترین اعتراضات به مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا این است که استفاده از لغت «دیکتاتوری» می‌تواند باعث سوء تعبیر در اذهان عمومی شود. البته این درست است که معنای متداول این لغت اشکال دیکتاتوری دولت را تداعی می‌کند. اما، بحث کنونی ما در مورد این مفهوم باید بر اعتبار مضمون و دقت نظری آن متکی باشد. عبارت «مارتالیسم» نیز در فرهنگ مصطلح همین، تداخل معنی را ایجاد می‌کند و با برخی خصوصیات فردی منفی مانند حرص و اژ، فردگرایی تنگ نظرانه و غیره، یکسان گرفته می‌شود. با این وجود، این مطلقاً کار درستی است که ما بر جوهر «مارتالیستی» (و دیالکتیکی) نظریهٔ مارکسیستی تأکید می‌ورزیم.

همان‌طور که دیدیم، مفهوم مارکسیستی دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً به معنای قدرت دولتی (دیکتاتوری) طبقهٔ کارگر (پرولتاریا) است که همراه با دیگر زحمتکشان و در اتحاد با آنان، اکثریت قاطع جامعه را تشکیل می‌دهند. بنابراین، عبارت به کار گرفته شده توسط مارکس عبارتی دقیق است. با توجه به این که حتی دولت کارگران (مانند هر دولت دیگر) یک «دیکتاتوری» (یعنی ارگان سلطهٔ

ژانویه ۱۹۹۸، صفحهٔ ۵

مشروعیت نهادهای قانونی انقلاب ما ضربه وارد آورد. در پاسخ، ما باید هشیاری و قاطعیت خود را حفظ کنیم و با رجوع به دلایل بیشماری که برای دفاع از انقلاب وجود دارند، و با تکیه بر وحدت مردم و ذخیرهٔ اخلاقی و میهن دوستی که همهٔ مردم کوبا در خود دارند، این تعرضات را خشتی سازیم.

نبرد ایدئولوژیک

انقلاب باید هشیاری خود را حفظ کند و کوشش خود را برای بسیج مردم در دفاع از قانونیت و اخلاق اجتماعی دوچندان سازد.

سازمان های سیاسی و توده ای کشور باید مشکلات موجود را به بحث بگذارند، مردم را نسبت به ضرورت نبرد ایدئولوژیک در شرایط کنونی آگاه سازند، و اقدامات مؤثر ضرور را برای تقویت نیروی انقلاب به عمل آورند.

مطبوعات، که انقلاب آنها را از دست طبقهٔ حاکم آزاد کرد و به دست مردم سپرد، نقشی حیاتی در این نبرد ایدئولوژیک دارند. رسانه های جمعی، و نهادهای آموزشی و فرهنگی، در این رابطه با دشوارترین وظیفه روبرو هستند: آنها باید تداوم آرمان ها و ارزش های سوسیالیستی، میهن دوستانه، ضد امپریالیستی و انقلابی را در میان نسل های آیندهٔ مردم کوبا تضمین کنند. حفظ آرمان ها و سنن میهن دوستانهٔ مردم کوبا، که شالودهٔ عمل سیاسی آنان را تشکیل می‌دهد، امری بسیار حیاتی است.

مردم ما از ذخیرهٔ اخلاقی و معنوی عظیمی برخوردارند. این ذخیرهٔ اخلاقی و معنوی، خود را در ادامهٔ مقاومت آنان در برابر دشمنان، و تداوم پیشبرد روند انقلاب، که افراد بسیاری در خارج از کوبا تصور می‌کردند به واسطهٔ تحولات جهانی در اوایل دههٔ ۹۰ به شکست و پایان خود رسیده است، به خوبی نشان داده است.

کوبا مصمم است که مقاومت کند و به راه خود، راهی که نتیجهٔ منطقی روند تاریخی در این کشور است، ادامه دهد. کوبا به حق همهٔ ملل برای انتخاب نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی شان احترام می‌گذارد و متقابلاً همین احترام را از دیگران نسبت به خود طلب می‌کند. ما کوبایی ها به درستی این گفتهٔ مارتی ایمان داریم که «دولت باید از درون خود کشور متولد شود. روح دولت باید روح کشور باشد.»

علی‌رغم کوشش ایالات متحده برای تصاحب مفهوم دموکراسی، نظام این کشور ماهیتاً غیردموکراتیک است، زیرا بر اساس استثمار، سرکوب و حذف اکثریت بزرگ مردم شالوده ریزی شده است. آنها برای تحقیق مردم، از دموکراسی از طریق نمایندگی [دموکراسی غیرمستقیم پارلمانی — مترجم] سخن می‌گویند. اما این نوع دموکراسی تنها نمایندهٔ منافع طبقات حاکم است. مطبوعات رسمی، بنگاه های خبری، رادیو، سینما، و به ویژه تلویزیون، همراه با دیگر ابزارهای بسیار بغرنج ارتباطات جمعی، انحصارهای غول پیکری را تشکیل می‌دهند که در خدمت تأثیرگذاری بر ذهن مردم و شکل دادن به افکار عمومی قرار دارند.

دموکراتیزه کردن جامعه همچنان هدف بنیادی مبارزات کارگران، فقرا و مردم تحت ستم جهان را تشکیل می‌دهد. این هدف در شرایط حاضر، یعنی در زمانی که سیاست نئولیبرالی جهانی کردن می‌کوشد سرمایه داری توتالیتر، یعنی نظامی را که در آن فقط بازار مطرح است و مردم در آن به هیچ‌گرفته می‌شوند، به جهان تحمیل کند، اهمیتی بیش از پیش یافته است.

دموکراسی سوسیالیستی ما، که در اساس محصول انقلاب ما است، به تبعیض و استثمار پایان بخشیده است: بیسوادی را از میان برده و سطح آموزش و فرهنگ مردم را ارتقاء داده است؛ برای کارگران، بزرگران، دانشجویان، و همهٔ مردم، امکان سازماندهی ایجاد کرده و آنها را برای دفاع از حقوق خود آماده و مسلح ساخته است: و آزادی و ابزارهای لازم را برای دانشمندان، نویسندگان، هنرمندان و روشفکران فراهم آورده تا به پژوهش و آفرینندگی خود ادامه دهند و نتایج کار خود را بیش از پیش در خدمت جامعه بگذارند.

ما به پلورالیسم خلاق انسان های آزاد شده دست یافته ایم.

نظام سیاسی ما، که بر پایهٔ قدرت خلق استوار است، بزرگترین دستاوردی است که باید در حفظ آن بکوشیم، زیرا همه چیز دیگر به این بستگی دارد. تاریخ به شکل دردناکی نشان داده است که مردم هرگاه قدرت سیاسی را از دست بدهند، همه چیز خود را از دست می‌دهند. دموکراسی سوسیالیستی ما در تداوم کاری که در سال ۱۹۵۹ برای ایجاد انسانی ترین روابط اجتماعی آغاز کردیم نقشی حیاتی دارد. این دموکراسی پیشرفت انقلاب را تضمین می‌کند و کشوری را به دست کوبایی های قرن بیستم و یکم می‌سپارد که، به گفتهٔ مارتی، به «عدالت کامل» دست یافته است. ●

طبقاتی) است، این مفهوم بیانگر یک دولت انتقالی است که از نظر تاریخی در جهت نفی خود (و نه بازتولید خود) حرکت می‌کند. در نتیجه، با اینکه کنار گذاشتن مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا ممکن است در ظاهر کاری دموکراتیک به نظر برسد، در عمل چنین کاری به معنای اتخاذ دیدگاهی محافظه کارانه و مستبدانه از دولت کارگری به مثابه دولتی که بر اصل بازتولید خود (و نه امحاء تدریجی خود) استوار است، خواهد بود. البته، امکان تداخل معنای مفهوم نظری «دیکتاتوری» با تعبیر روزمرهٔ عمومی آن، به ما اجازه نمی‌دهد که از این مفهوم به عنوان یک شعار بسیج گر سیاسی استفاده کنیم. در نتیجه، به پیروی از آموزش سیاسی لنین، این وظیفهٔ هر حزب پرولتری - انقلابی است که شعارها و خواست های مناسبی را که می‌توانند در هر مقطع معین تاریخی بازناب مسایل مشخص انقلابی فراروی توده های وسیع مردم باشند، بیابد. این مسأله، اما، به هیچ وجه نافی اعتبار نظری مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا نیست.

برخی نتیجه گیری های پایه‌ای

- بحران سوسیالیسم و تحولات پدید آمده در جهان سرمایه داری اعتبار مفاهیم مارکسیستی دموکراسی، دولت، و دیکتاتوری پرولتاریا را نفی نمی‌کند.
- در عین حال، این مفاهیم (و نظریهٔ مارکسیستی دولت به طور عام) باید به طور خلاق بسط داده شوند تا بتوانند خلأیی را که مارکس، انگلس و لنین خود به وجود آن اذعان داشتند پر کنند و به مسایل و معضلات جدیدی که پدیدار شده اند پاسخ گویند. مهم ترین این مسایل، ضرورت ارزیابی و جمع‌بندی از درس ها و تجربیات تاریخی ساختمان دولت سوسیالیستی در قرن بیستم و برخورد به مسألهٔ ساختار و شکل دولت سوسیالیستی است که، به عنوان یک دولت، هدف امحاء تاریخی خود را دنبال می‌کند.
- این بسط خلاق نظریهٔ مارکسیستی نمی‌تواند از طریق بازگشت به جزم ها و افسانه های ماقبل مارکسیستی لیبرالی، از قبیل مفهوم «دموکراسی به مثابه یک ارزش همگانی» (یعنی دموکراسی غیرطبقاتی)، انجام گیرد.
- ارگان های حاکمیت توده ای باید به عنوان قلب قدرت دولتی در سوسیالیسم تثبیت شوند. قدرت دولتی پرولتاریا باید از طریق توده های وسیع کارگران که خود با معضلات تعیین کنندهٔ گذار سوسیالیستی مواجه هستند اعمال شود. این، در واقع، اصل بنیادی دموکراسی سوسیالیستی است و مسألهٔ وجود (یا عدم وجود) تعدد احزاب باید نسبت به این اصل در اهمیت ثانوی قرار گیرد. مسألهٔ تعدد احزاب به به شرایط تاریخی مشخص فراروی هر روند انقلابی بستگی دارد و نمی‌توان به آن‌ه صورت جزم گرایانه برخورد کرد. هژمونی پرولتاریا بر ارگان های حاکمیت توده ای باید با ابزارهای سیاسی، و نه فرمان های اداری، کسب شود.
- دموکراسی سوسیالیستی باید، تا آنجا که شرایط مشخص تاریخی اجازه می‌دهد، گسترش و تعمیق پیدا کند بدون آن‌که بقای سوسیالیسم را در مقابل محاصرهٔ خصمانهٔ سرمایه داری یا بروز گرایشات ضدانقلابی ناشی از تضادهای نهفته در روند گذار سوسیالیستی به مخاطره اندازد.
- دولت دیکتاتوری پرولتاریا باید چنان سازمان داده شود که حقوق، آزادی ها و وظایف بنیادی افراد را ملحوظ دارد و همهٔ اعضای جامعه را در برابر تخلفات و بدرفتاری های احتمالی مقامات دولتی مصون و محفوظ نگهدارد.●

دربارهٔ اعتبار مفاهیم مارکسیستی دولت و دموکراسی

لوئیز فرناندز — حزب کمونیست برزیل

گرایش «خود‌انگیخته» به سمت دیدگاه کمونیستی و ساختن جامعهٔ بی طبقه از خود نشان نمی‌دهند.

در تلاش برای حل این تضادهای مرحلهٔ‌گذار سوسیالیستی، لازم است ارزیابی مهم مارکس از تجربهٔ کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، و همچنین تأکیدهای لنین را مد نظر داشته باشیم که احزاب پرولتری- انقلابی باید دائماً شعارها و هدف هایی را که توان به حرکت درآوردن بخش بزرگی از طبقه و دیگر زحمتکشان را در هر مرحله از گذار سوسیالیستی دارند، بیانند. به عبارت دیگر، در تمام طول دوران گذار سوسیالیستی، احزاب پرولتری- انقلابی باید به طور مداوم در جهت به دست آوردن همزمنی سیاسی در جامعه و کسب رهبری ارگان های دولتی قدرت توده ای بکوشند.

برتری دیدگاه دموکراتیک سوسیالیسم

نکات اساسی بالا به سوسیالیسم دیدگاهی بسیار وسیع تر و عمیقاً دموکراتیک تر از لیبرالیسم می بخشند. درحالی که لیبرالیسم خود را فقط به اعلام برابری حقوقی افراد محدود می کند، نظریهٔ مارکسیستی بر گسترش حقوق اولیهٔ انسانی برای همه —حق واقعی اساسی دموکراسی، پا می فشارد. تنها تضمین حقوق اولیهٔ انسانی برای همه —حق واقعی اشتغال، تحصیل، بهداشت، تغذیه، فرهنگ، ورزش، تفریح، و غیره— است که دخالت فعال و آگاهانهٔ افراد را در ادارهٔ امور زندگی و جامعه ممکن می سازد. در این عرصه، تجربیات سوسیالیسم قرن بیستم توانست در فاصلهٔ چند دهه بر مشکلات اجتماعی ای فایز آید که سرمایه داری نتوانسته بود در طول چندین قرن آن‌ها حل را کند. با دوری جستن از راه حل های دروغین مساوات جویی تنگ نظرانه، آنها به شکل مؤثر برابری هایی را در سطح جامعه به وجود آوردند که لیبرالیسم تنها در عرصهٔ قانون از آنها سخن می گوید. برای ما در آمریکای لاتین، گویاترین نمونهٔ این برابری از مقایسهٔ شرایط اجتماعی ایجاد شده در کوبای انقلابی (علی رغم کوچکی و عقب ماندگی نسبی کوبا) با شرایط هر یک از کشورهای دیگر آمریکای لاتین (از جمله کشور بسیار بزرگتر و رشديافته تری مانند برزیل) به دست می آید. علی رغم همهٔ حملات و ستمیاشی های رسانه های گروهی بورژوازی و برخی بلندگوهای خریداری شده در خود جنبش چپ، می توانیم با قاطعیت و اطمینان اعلام کنیم که کوبا هزار بار دموکراتیک تر از هر یک از کشورهای دیگر این آمریکای لاتین وابسته و سرمایه داری ما است.

برتری دیدگاه دموکراتیک سوسیالیسم، همچنین در امکاناتی تلور می یابد که این نظام برای کنترل مؤثر جامعه بر روند رشد خود ایجاد می کند. از این نقطه نظر، مالکیت خصوصی — به ویژه در شکل شدیداً متمرکز بورژوازی - انحصاری آن — عمیقاً ضد دموکراتیک است، زیرا قدرت کنترل بر منابع تولیدی و ذهنی را از جامعه می گیرد. این کنترل، در واقع، به صورت ابزاری در خدمت منافع اقلیت کوچکی از سرمایه داران قرار می گیرد. این مسأله همچنین نشان می دهد که سخن گفتن از وجود یک «ارزش عام دموکراتیک» واحد، هم برای بورژوازی و هم برای کارگران، تا چه حد دروغین است. برای بورژوازی، «دموکراسی» یعنی حفظ و گسترش مالکیت خصوصی او (و همراه با این، تفکیک ذهنی عرصه های «عمومی» و «خصوصی» که مشخصهٔ تفکر لیبرالی است). اما برای پرولتاریا، دموکراسی به معنای اجتماعی کردن این مالکیت و برقراری کنترل دموکراتیک جامعه بر آن است.

این پتانسیل دموکراتیک سوسیالیسم، اما، به خودی خود و به شکلی مکانیکی به عمل در نمی آید. تحقق آن نیازمند اعمال رهبری صحیح در دوران گذار سوسیالیستی و همچنین وجود شرایط مناسب خارجی است. گزارش سیاسی ارائه شده به این کنگره، برخی کزدیگی ها و انحرافات را بر می شمارد که در تجربهٔ تاریخی شکل گیری دولت سوسیالیستی در اتحاد شوروی به وقع پیوستند (و به «الگوی» مورد پیروی اکثر تجربیات سوسیالیستی در قرن بیستم نیز بدل شدند). در اینجا نیازی به تکرار این تحلیل های گزارش سیاسی نیست. اما لازم می دامن نادرستی برخورد انتزاعی و عام به معضلات دموکراتیزه کردن سوسیالیستی جامعه را مورد تأکید قرار دهم. ما نمی توانیم محدودیت های کاملاً عینی را که محاصرهٔ امپریالیستی به روند دموکراتیزه کردن سوسیالیستی جامعه تحمیل کرد نادیده بگیریم یا صرفاً آرزوی نبود آنها را داشته باشیم.

حقیقت این است که همهٔ تجربیات سوسیالیستی قرن بیستم با این محاصرهٔ خصومت آمیز روبرو بوده اند و هنوز نیز هستند. این محاصره به یک تنش دائمی میان ضرورت های بقاء (دفاع از یکپارچگی قدرت انقلابی دولت) از یک سو، و نیاز به آزادی (پیشرفت در راستای روند امحاء تدریجی دولت) از سوی دیگر، دامن می زند. در نهایت، این تنش فقط با تثبیت موقعیت برتر سوسیالیسم در سطح جهان از میان خود رفت، و چنین چیزی هنوز به واقعیت بدل نشده است. اما، تفکر یک جانبه به این تنش می تواند برای گذار سوسیالیستی پیامدهای کشنده داشته باشد. دفاع مطلق از «دموکراتیزه کردن» یا «لیبرالیزه کردن» به معنای این است که برای امپریالیسم ابزارها و فضای لازم را در راستای تخریب و ثبات زدایی از قدرت انقلابی دولت به وجود آوریم. سرنوشت تراژیک انقلاب ساندپینستا در نیکاراگوئه در این مورد بسیار گویا است. به همین شیوه، امپریالیسم امروز از شعار «دموکراسی عام» برای به زیر کشیدن و سرنگونی قدرت انقلابی دولت در کوبا استفاده می کند. در سمت مقابل، تأکید یکجانبه بر «بقاء» به بسته شدن جامعه و تمرکز بیش از حد دولت می انجامد. چنین برخوردی، به گرایش در جهت شکل گیری کاست های برتر و انحطاط روابط اجتماعی، علیه روند گذار سوسیالیستی عمل می کنند، دامن می زند. نمونهٔ یک چنین پدیده ای را ما در تجربهٔ تاریخی رشد اپورتونیسم و رویونیسم در اتحاد شوروی و اروپای شرقی مشاهده می کنیم.

بار دیگر تأکید می کنم که «کلید» قفل این تنش دائمی، که نتیجهٔ مستقیم محاصرهٔ امپریالیستی است، پیروی از فراخوان لنین برای بسیج گسترده ترین طیف پرولتاریا و مردم زحمتکش در دفاع از آرمان های انقلاب است.

اعتراضات جدید به مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا

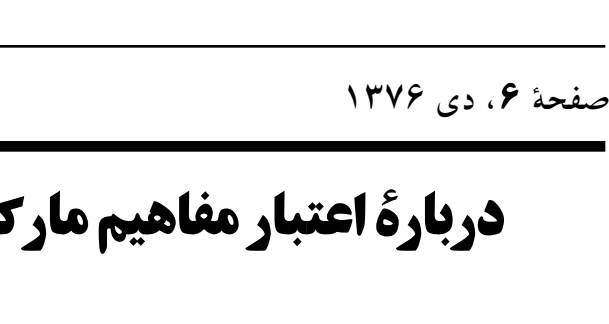
در رابطه با اعتبار مفهوم مارکسیستی دیکتاتوری پرولتاریا در حال حاضر، نکتهٔ اساسی این است که بحران کنونی سوسیالیسم به هیچ وجه جوهر و ماهیت دولت های سرمایه داری را به مشابهِ ارگان های سلطهٔ طبقاتی تغییر ندهاده است. دیدیم چگونه جانبداری طبقاتی نهفته در مکانیسم های نمایندگی و شراکت در دولت های سرمایه داری، مارکس را در نیمهٔ قرن نوزدهم به سمت فرموله کردن یک دیدگاه طبقاتی از دولت هدایت کرد. آیا این واقعیت اکنون به طور بنیادی عوض شده است؟

بر اساس درک ناقص و یک بعدی از گرامشی، برخی نویسندگان چپ (که از کمک وسیع رسانه های گروهی بورژوازی در برزیل نیز برخوردارند) چنین ادعا می کنند که پاسخ به این سؤال مثبت است. آنها مدعی هستند که دموکراسی در کشورهای سرمایه داری آنچنان به شکل بنیادی گسترش یافته که اکنون ما با پدیدهٔ «سوسیالیزه شدن سیاست» و ورود بازیگران جدید از عرصهٔ جامعهٔ مدنی به درون دولت «گسترش یافته» روبرو هستیم. بر این اساس، آنها چنین نتیجه گیری می کنند که دفاع کلاسیک مارکس از ضرورت برزندی با (یا «درهم کوبیدن») ماشین دولتی بورژوازی دیگر اعتبار خود را از دست داده است. اما این در واقع هیچ بحث تازه ای نیست. این بحث خیلی وقت پیش، یعنی در اواخر قرن گذشته، توسط «پدر» سوسیال دموکراسی — اوداور برنشتین — مطرح شده بود. برنشتین در آن زمان معتقد بود که روند «منعطف شدن» دولت دموکراتیک مدرن به وقوع پیوسته و در نتیجه، دولت ماهیت طبقاتی خود را از دست داده است.

اما، این نظریات در برابر این نقد بنیادی مارکس از لیبرالیسم، که به طور قطع همچنان اعتبار خود را حفظ کرده است، رنگ می یازد: با حفظ تقسیم جامعه به تضادهای طبقاتی مبتنی بر مالکیت خصوصی، نهادهای دموکراتیک و مکانیسم هایی که بر اساس نظریات متفکرین لیبرال شکل گرفته و با عروج سیاسی بورژوازی متولد شده اند، همگی زیر سلطهٔ طبقاتی بورژوازی قرار دارند. البته این حقیقت دارد که دولت در مقابل فشار منافع گوناگون طبقاتی تأثیر پذیر است. اما این حقیقت بزرگتر نیز وجود دارد که این منافع تأثیرات یکسانی بر دولت ندارند. در اینجا جانبداری طبقاتی دولت نقش عمده بازی می کند. کافی است به قدرت شرکت انحصاری خصوصی «گلوب نت ورک» در برزیل بنگریم تا این واقعیت به ما اثبات شود.

بنابراین، اینگونه ادعاها در مورد «منعطف شدن» دولت مدرن یا «سوسیالیزه شدن سیاست»، از کم بها دادن به نقد مارکسیستی در مورد ماهیت طبقاتی دولت سرمایه داری، و از ترک دیدگاه ضرورت فایز آمدن (از راه انقلاب) بر دولت بورژوازی و نفی بنیادی اصل قدرت دولت نشأت می گیرد. محدودیت های سیاسی اینگونه مفاهیم، توسط بحران کنونی سوسیال دموکراسی در اروپا و گرایش به عیب نشینی در برابر

ا ادامه در صفحهٔ ۵



گزارش سیاسی ارائه شده به هشتمین کنگرهٔ حزب کمونیست برزیل بر این درک مارکسیستی تأکید می کند که «دیکتاتوری پرولتاریا مضمون اساسی دولت سوسیالیستی است که از ظن انقلاب پدید می آید و ما را از طریق یک روند انتقالی به جامعهٔ بی طبقه — یعنی کمونیسم — رهنمون می شود».

این اواخر، در رسانه های گروهی بورژوازی (و حتی در میان بخش هایی از چپ) معمول شده است که فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی سابق را ناشی از پذیرش مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا از سوی دولت های سوسیالیستی سابق اعلام می کنند. بر این اساس، چنین استدلال می شود که این مفهوم مارکسیستی باید کنار گذاشته شود و به جای آن اصل لیبرالی «دموکراسی به مثابه یک ارزش همگانی» مورد استفاده قرار گیرد. بی یابگی و نادرستی این استدلال هنگامی روشن می شود که به یک واقعیت ساده و بدیهی توجه کنیم: حزب کمونیست اتحاد شوروی، خود از مدت ها قبل (یعنی از زمان تصویب برنامهٔ جدید مصوب کنگرهٔ ۲۲ حزب در سال ۱۹۶۱) مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا را کنار گذاشته بود و مقولهٔ «دولت همه خلقی» را به جای آن نشانده بود. به عبارت دیگر، این کار ۳۰ سال پیش از فروپاشی اتحاد شوروی و دولت های «بلوک شرق» در اروپای شرقی، انجام گرفته بود!

درک این واقعیت، اما، ما را از وظیفه و نیاز بررسی و ارزیابی منتقدانه از درجهٔ اعتبار مفاهیم مارکسیستی دولت و دموکراسی، در سایهٔ بحران اخیر سوسیالیسم و تحولاتی که در طول قرن بیستم در کشورهای سرمایه داری به وقوع پیوسته است، معاف نمی کند.

بنیادهای نظریهٔ مارکسیستی دولت

مفاهیم مارکسیستی دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا اجزای جدایی ناپذیر نظریهٔ مارکس را در مورد دولت و نقش مبارزهٔ طبقاتی در جامعهٔ بشری تشکیل می دهند. مرزبندی قاطع مارکس با پیشفرض های فردگرایانه، غیرتاریخی و انتزاعی لیبرالیسم، منجر به یک انقلاب واقعی در اندیشهٔ سیاسی اواسط قرن نوزدهم شد. او تحلیل سیستماتیک سیاست از دیدگاه طبقاتی و تاریخی را برای اولین بار وارد عرصهٔ تفکر انسانی کرد. این کار او را به این نتیجه گیری حیاتی نظری رساند که دولت ابزار سلطه و سرکوب طبقاتی است.

بر این اساس، نظریهٔ مارکسیستی افق کاملاً تازه ای را در برابر انسان گشود: افق پشت سر گذاشتن همین قدرت دولتی، از طریق یک انقلاب پرولتری – سوسیالیستی که به شکلی پیش رونده همهٔ اشکال خصومت و اختلاف طبقاتی را ریشه کن می کند. این دیدگاه، البته، به هیچ وجه به معنای حذف یا امحای مکانیسم های نمایندگی، شراکت و ادارهٔ جامعه نبوده و نیست. بالعکس، با افزایش پیچیدگی جامعه، این مکانیسم ها گسترش نیز خواهند یافت. آنچه که نظریهٔ سیاسی مارکسیستی برآن تکیه دارد، فایز آمدن بر آن شرایط تاریخی است که ظهور یک ارگان ویژه برای تجاوز و سلطهٔ طبقاتی را ضرور ساخته است. در نقطهٔ مقابل مفهوم محدود و گمراه کنندهٔ فردگرایی لیبرالی، مارکسیسم بر اعمال کامل فردیت انسانی در یک جامعهٔ بی طبقه، که در آن «رشد آزاد هر فرد، شرط رشد آزاد همه است» [مانیفست کمونیست]، تأکید می ورزد.

شکل گیری مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا

اولین بیان صریح مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا توسط مارکس، در اثر او تحت عنوان «مبارزهٔ طبقاتی در فرانسه ۱۸۵۰–۱۸۴۸» مطرح می شود. او در این اثر، روند انقلاب فرانسه را که به موجی از انقلاب های ضد سلطنت مطلقه در سراسر اروپا دامن زد و به «بهار مردم» معروف شد، مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهد. همهٔ این انقلاب ها روند یکسانی را طی کردند: در ابتدا، نیروهای اپوزیسیون بورژوازی برای شکست دادن سلطنت مطلقه یا پرولتاریا متحد شدند (و حتی او را مسلح کردند)؛ و بعداً، وحشت زده از جنبش سیاسی رشديابنده و مستقل کارگران، همین نیروهای بورژوازی با استفاده از موقعیت برتر خود در پارلمان، اتحاد مجددی با بخش هایی از اشرافیت صاحب زمین به وجود آوردند و کارگران را منزوی، سرکوب و قتل عام کردند.

این تجربهٔ تاریخی مارکس را قادر ساخت تا جانبداری نهفته در نهادهای دولت بورژوازی و همهٔ مکانیسم های نمایندگی دولت در آن را (حتی در دموکراتیک ترین شکل دولت بورژوازی) تشخیص دهد. بر این اساس، مارکس تأکید کرد که لازم است پرولتاریا در مبارزهٔ انقلابی خود، ماشین دولتی بورژوازی را برچیند (یا به قول خود مارکس، آن را «درهم بکوبد») و به جای آن یک دولت تازه را که تبلور سلطه و رهبری اجتماعی پرولتاریا باشد، برپا نماید. او یک چنین دولتی را «دیکتاتوری پرولتاریا» نام نهاد.

کائوتسکی (به گفتهٔ لنین «بعد از آن که دیگر مارکسیست نبود») این مفهوم را مورد حمله قرار داد و کوشید با این استدلال که مارکس در همهٔ آثار پیشمار خود تنها یک بار (آن هم به شکلی خفیف) به این مفهوم اشاره کرده است، آن را از محتوا «خالی کند». اما این ادعای کائوتسکی به هیچ وجه درست نیست. مفهوم دیکتاتوری پرولتاریا نه فقط به طور مکرر در نوشته های مارکس، حتی تا زمان مرگ او، به کار گرفته شده است، بلکه مارکس چنان اهمیت برای این مفهوم قایل بود که در نامهٔ خود به «وایده مایر» در سال ۱۸۵۲، فهرست خدمات سه گانهٔ خود به تفکر اجتماعی را چنین توصیف کرد:

۱- اثبات این مسأله که وجود طبقات در هر مرحله انعکاسی از رشد روند تولید است؛

۲- که مبارزهٔ طبقاتی به ناچار به دیکتاتوری پرولتاریا منجر می شود؛

۳- که این دیکتاتوری چیزی جز مرحلهٔ گذار به محو طبقات و دستیابی به جامعهٔ بی طبقه نیست.

اما، در نقد بنیادی خود به عملکرد سیاسی و نهادهای دموکراسی بورژوازی، مارکس هیچ گاه چنین نتیجه گیری نکرد که دموکراتیک بودن (یا نبودن) ساختار دولت بورژوازی برای کارگران امری علی السویه است. او همیشه بر اهمیت سیاسی و حیاتی شرکت طبقهٔ کارگر در مبارزه برای دموکراتیزه کردن ساختار دولت های سرمایه داری تأکید می ورزید. ولی در عین حال این مسأله را نیز مورد تأکید قرار می داد که کوشش برای دستیابی به شرایط بهتر مبارزه از راه رهم های دموکراتیک، به هیچوجه در ماهیت دولت بورژوازی تغییری ایجاد نمی کند و درست به همین دلیل لازم است که با توهमत لیبرالی دربارهٔ «ماوراء طبقاتی» بودن ماهیت دولت و دموکراسی مبارزه شود و یک مرزبندی صریح، همه جانبه و بنیادی با دولت بورژوازی به عمل آید.

دو سطح تحلیل از دموکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا در نظریهٔ مارکسیستی

لبهٔ حملات لیبرالی و سوسیال – دموکراتیک به مفهوم مارکسیستی دیکتاتوری پرولتاریا همواره متوجه معرفی کردن آن به عنوان تداوم اشکال دیکتاتوری دولتی در سوسیالیلیسم بوده است. در آثار سیاسی مارکس، انگلس و لنین، اما، این اعمال دیکتاتوری قدرت انقلابی تنها برای یک دورهٔ محدود، یعنی دورهٔ تثبیت قدرت دولت نوین انقلابی، در نظر گرفته شده و مورد دفاع قرار گرفته است. این نیز به مسألهٔ امکان وقوع جنگ داخلی و نیاز به تضمین بقای این قدرت انقلابی مربوط می شود. طول این دوره نیز به شرایط تاریخی حاکم بر هر تجربهٔ انقلابی بستگی دارد: شرایطی مانند ساختار طبقاتی جامعه، نوع و شدت تضادهای موجود میان بخش های مختلف طبقات حاکم و درجهٔ فلج شدن توان ضدانقلابی آنها، شرایط محاصرهٔ خصمانهٔ سرمایه داری، شکل تضادهای موجود میان امپریالیست ها، و غیره.

از یک دیدگاه «دائمی» تر، مفهوم مارکسیستی دیکتاتوری پرولتاریا به جوهر و مضمون دولت در تمامی طول دوران گذار سوسیالیستی تا مرحلهٔ فایز آمدن بر، و نابود کردن، همهٔ نابرابری های طبقاتی اتقال می شود. این به معنای داشتن یک درک استراتژیک از دموکراسی در تمامی طول دوران تاریخی گذار سوسیالیستی است. در اینجا، گسترش و رادیکالیزه کردن دموکراسی، زمینهٔ عینی امحاء تدریجی دولت و فایز آمدن بر قدرت دولتی را تشکیل می دهد. بنابراین، این نه «هر» دموکراسی، بلکه آن نوع از دموکراسی است که سلطه و رهبری طبقهٔ کارگر را در جامعه تحقق می بخشد. همان طور که در گزارش سیاسی به این کنگره نیز آمده است، این دیکتاتوری، «دیکتاتوری یک طبقه است و نه یک فرد یا یک گروه کوچک».

این دیدگاه، در عین حال، با معضلات و بحرینجی های بنیادی روبرو است. خطرترین این معضلات، ضرورت یافتن مکانیسم ها و نهادهایی است که در جهت تقویت قدرت چنان دولتی عمل می کنند که هدف آن امحاء تاریخی خود، و نه بازتولید خود، است. به مشکلات نظری و سیاسی نهفته در چنین معضلی باید این مسأله را نیز افزود که «منابع انسانی» موجود برای ساختمان سوسیالیسم (از جمله حتی خود پرولتاریا و طبقهٔ کارگر که به طور عام) هنوز حامل ارزش ها و تنگ نظری های بورژوازی هستند و

آموزش های مارکسیسم

آیا انقلابیون باید در سندیکا‌های

ارتجاعی فعالیت کنند؟

«چپ ها»ی آلمان برآندند که به این پرسش می توان بی چون و چرا پاسخ منفی داد. به زعم آنان، سخن پردازی ها و نهیب ها و عتاب های خشمناگین به سندیکاهای «ارتجاعی» و «ضد انقلابی» برای اثبات عدم لزوم و حتی مجاز نبودن فعالیت انقلابیون و کمونیست ها در سندیکاهای زرد ضدانقلابی … کافی است.

ولی هر اندازه هم که «چپ» های آلمانی به خصلت انقلابی این تاکتیک مطمئن باشند، چنین تاکتیکی در واقعیت امر از بیخ و بن خطاست و جز مشتتی عبارات پوچ هیچ چیز دیگری دربر ندارد. … دعای عالیچینایانه و بسیار فاضلانه و به غایت انقلابی مآبانهٔ چپ نماهای آلمانی دربارهٔ این که گویا کمونیست ها نمی توانند و نباید در سندیکاهای ارتجاعی فعالیت کنند و گویا امتناع از این فعالیت مجاز است و باید از سندیکاها خارج شد و حتماً «اتحادیه کارگری» سراپا تر و تازه و سراپا ناب و شسته رفته ای پدید آورد که کمونیست های بسیار نازنین (و لایند بسیار جوان) آن را ابداع کرده باشند، نمی تواند در نظر ما چیزی جز یاهه پردازی خنده آور کودکانه جلوه کند.

… سندیکاها به طور ناگزیر و اجتناب ناپذیر برخی صفات ارتجاعی، برخی تنگ نگری های صنفی، برخی تمایلات سیاست گریزی و کهنه پرستی و غیره از خود آشکار ساختند. ولی در هیچ جای جهان، تکامل پرولتاریا جز از طریق سندیکاها و همکاری آنها با حزب طبقهٔ کارگر انجام نگرفته است و نمی توانست انجام گیرد. … ترس از این «صفات ارتجاعی» و کوشش برای اجتناب از آن و فراجھیدن از آن … معنایش ترس از نقشی است که پیشاهنگ پرولتری در زمینهٔ آموزش و روشنگری و تربیت عقب مانده ترین قشرها و توده های طبقهٔ کارگر و دهقانان و جلب آنان به زندگی نوین برعهده دارد. …

… ما مبارزه علیه «اشراف کارگری» را به نام توده و برای جلب آن به سوی خویش، و مبارزه علیه اپورتونیسم و سوسیال شوینیسم را برای جلب طبقهٔ کارگر به سوی خویش انجام می دهیم. فراموش کردن این حقیقت بسیار ابتدایی و بسیار عیان، نابخردی خواهد بود، و کمونیست های «چپ» آلمان که به سبب سرشت ارتجاعی و ضدانقلابی سران سندیکاها چنین نتیجه می گیرند که … باید از سندیکاها خارج شد!! از فعالیت در آن ها سر باز زد!! و اشکال نوین و من درآوردی برای سازمان کارگری طرح ریخت!! درست همین نابخردی را از خود نشان می دهند. این نابخردی چنان ناخشودنی است که با حد اعلامی خدمتگزاری کمونیست ها به بورژوازی همپایه است. … سر باز زدن از فعالیت در سندیکاهای ارتجاعی معنایش آن است که توده های کارگری دارای رشد غیرکافی یا عقب مانده همچنان زیر نفوذ رهبران مرتجع و عمال بورژوازی و اشراف کارگری یا «کارگران بورژوا شده» باقی بمانند. …

همین «تئوری» نابخردانهٔ عدم شرکت کمونیست ها در سندیکاهای ارتجاعی در نهایت وضوح نشان می دهد که این کمونیست های «چپ» با چه سبکسری به معضل نفوذ در میان «توده ها» می نگرند و از هوارهور خود دربارهٔ «توده» چه سوء استفاده هایی می کنند. برای آنکه بتوان به «توده» یاری رساند و هواخواهی و همدردی و پشتیبانی «توده» را به سوی خود جلب کرد، باید از دشواری ها نهراسید و بدون بیم از ایرادگیری ها، مانع تراشی ها، اهانت ها و پیگردهای «رهبران» … حتماً در آنجا که **توده هست فعالیت کرد**. باید به هرگونه فداکاری تن در داد و موانع بسیار بزرگی را از سر راه برداشت تا بتوان به شیوه ای منظم و پیگیر، سرسخت، مصرّ و شکیبا درست در آن مؤسسات و جامعه ها و جمعیت ها، ولو بی نهایت ارتجاعی، که تودهٔ پرولتر یا نیمه پرولترا دربر داشته باشند، به ترویج و تبلیغ پرداخت. سندیکاها و تعاونی های کارگری (بخش اخیر لاقفل در پاره ای موارد) همان سازمان هایی هستند که توده در آنها وجود دارد. … تمام وظیفه ای که کمونیست ها برعهده دارند آن است که بتوانند عقب ماندگان را اقناع کنند و میان آنها کار کنند، نه اینکه با شعارهای من درآوردی کودکانهٔ «چپ» میان خود و آنان **حصار بکشند**.

حضرات گومپرس ها، هندرسن ها، ژوهوها و لگین ها بی شک از یک چنین انقلابیون «چپ» که … خروج از سندیکاهای ارتجاعی و تحاشی از فعالیت در آن ها را تبلیغ می کنند، بسیار سپاسگزارند. … باید به هرگونه فداکاری تن در داد … تا به سندیکاها راه یافت، در آنها باقی ماند و به هر قیمتی شده فعالیت کمونیستی در آن ها انجام داد. در دوران تزاریسم تا سال ۱۹۰۵ برای ما هیچ گونه «امکان علی» وجود نداشت، ولی وقتی زوباتف، مأمور ادارهٔ آگاهی، جلسات کارگری و جمعیت های کارگری مرکب از «باندهای سیاه» را برای به دام انداختن انقلابیون و مبارزه علیه آنها، به پا داشت، ما اعضای حزب خود را به این جلسات و جمعیت ها می فرستادیم (من خود به یاد دارم که رفیق بابوشکین، کارگر برجستهٔ پترزبورگ، که در سال ۱۹۰۶ به دست ژنرال های تزاری تیرباران شد در میان آنها بود). اعضای حزب ما در این مجامع با توده ها ارتباط برقرار می ساختند، ماهرانه راه برای تبلیغات می یافتند و کارگران را از زیر نفوذ پیروان زوباتف بیرون می کشیدند. … این فعالیت را می توان و باید انجام داد و به طور منظم و پیگیر هم انجام داد.

… کمیتهٔ اجرایی انترناسیونال سوم باید خود، سیاست عدم شرکت در سندیکاهای ارتجاعی را صریحاً محکوم سازد و به کنگرهٔ آیندهٔ انترناسیونال سوم نیز پیشنهاد کند تا (با ذکر براهین کامل در اثبات نابخردانه بودن این عدم شرکت و زیان فاحش آن برای امر انقلاب پرولتری) هم این سیاست را به طور اعم و هم از جمله شی برخی از اعضای حزب کمونیست را که — مستقیم یا غیرمستقیم، آشکار یا نهان، کلاً یا جزئاً — ولی به هر حال از این سیاست نادرست پشتیبانی کرده اند، محکوم سازد. …

(لنین، بیماری کودکی «چپ گرایی» در کمونیسم)

بر اساس گزارشی که در سال گذشته از سوی «سازمان جهانی کار» (ILO) انتشار یافته است، زنان کارگر آسیایی امروز با شکل تازه‌ای از بردگی — یعنی صدور زنان کارگر به کشورهای خلیج فارس و دیگر کشورهای رشدیابندهٔ آسیایی تحت عنوان «کارگر میهمان» — روبرو هستند. طبق گزارش این نهاد بین المللی، در حال حاضر حدود ۱/۵ میلیون زن آسیایی به عنوان «کارگر میهمان» عمدتاً در کشورهای عربی خلیج فارس مشغول به کارند و کشورهای «صادرکننده» کارگران زن، یعنی اندونزی، فیلیپین، سریلانکا، و تایلند، هرساله بیش از ۸۰۰ هزار زن کارگر را به این کشورها گسیل می‌دارند.

شرایط غیرانسانی

بنا بر گزارش سازمان جهانی کار، این زنان عمدتاً در عرصه‌های خدمتکاری خانگی، پیشخدمتی در رستوران‌ها، و «صنایع تفریحی» (نام «محترمانه» ای که بر فحشاء گذاشته شده است) به کار مشغولند. درآمد این زنان اغلب در سطحی بسیار نازل تر از حداقل دستمزد در این کشورها قرار دارد که این نیز از سوی کارفرمایان عمدتاً با تأخیر پرداخت می‌شود. به عنوان نمونه، در کشور پاکستان هیچ قانونی برای حداقل دستمزد کارگران مهاجر وجود ندارد و کارفرمایان آنان پایین‌ترین دستمزد ممکن را با استفاده از این شرایط نابرابر به آنان تحمیل می‌کنند. در نتیجه، اکثر این زنان

به دلیل فقر دچار کمبود تغذیه هستند و از داشتن هرگونه بیمهٔ بهداشتی محرومند. اغلب کشورهای واردکنندهٔ این زنان **کارگر**، از ورود خانواده‌های آنان به عنوان همراه جلوگیری می‌کنند. به علاوه، در بسیاری از این کشورها، از جمله سنگاپور، زنان «کارگر میهمان» طبق قــانون حق ازدواج با شهروندان این کشورها را ندارند. این زنان، در مدت اقامت خوددر این کشورها حتی حق باردار شدن را نیز ندارند و طبق قانون باید هر شش ماه یکبار اجباراً تحت آزمایش حاملگی قرار گیرند.

اجازهٔ اقامت این زنان منوط به رضایت کارفرمای آنها است و در طول دو سال اول ورود خود، حق تعویض شغل ندارند. این مقررات غیرانسانی کارفرمایان را به حاکمان مطلق العنان زندگی این زنان و در حقیقت به صاحبان آنان بدل کرده است. بر اثر این شرایط، بسیاری از این زنان کارگر مکرراً مورد سوء استفادهٔ جنسی و حملات فیزیکی کارفرمایان خود قرار می‌گیرند بدون آنکه هیچ قانون و مقرراتی در حمایت از آنان وجود داشته باشد.

نقش فقر و گرسنگی

طبق گزارش سازمان جهانی کار، سهم زنان در کل تعداد کارگران مهاجر آسیایی از ۱۵ درصد در سال ۱۹۷۶، به ۲۷ درصد در سال ۱۹۸۷ رسید و در حال حاضر، تعداد زنان کارگر مهاجر از تعداد مردان فزونی گرفته است. این

اخگر

شکل تازه‌ای از بردگی زنان کارگر در آسیا

این، بسیاری از دولت‌های این کشورها تاکنون از امضای منشورهای سازمان جهانی کار خودداری کرده‌اند و به همین دلیل خود را موظف به اجرای مفاد آنها نمی‌دانند. از سوی دیگر، پس از گذشت ۷ سال از تصویب «منشور جهانی دفاع از حقوق همهٔ کارگران مهاجر و خانواده‌های آنها» توسط سازمان ملل متحد، هنوز این منشور ضمانت اجرایی پیدا نکرده است زیرا از ۲۰ کشور لازم برای به اجرا درآمدن آن، تنها ۵ کشور — مصر، کلمبیا، مراکش، فیلیپین و سیشل — این منشور را امضاء کرده‌اند!

به گفتهٔ سازمان جهانی کار، حتی امضای این منشورها از سوی دولت‌های ذی‌نفع نیز نمی‌تواند به خودی خود فاجعهٔ عظیمی را که زنان کارگر مهاجر آسیایی با آن روبرو هستند مرتفع سازد زیرا در تحلیل نهایی این «نیروی بازار» است که بر وضعیت موجود حکم می‌راند. طبق گزارش این سازمان، بسیاری از دولت‌های صــادرکننده و واردکنندهٔ زنان کارگر مهاجر، از بیم از دست دادن «سهم» خوددر بازار کار، از وضع مقررات داخلی برای جلوگیری از استثمار شدید این زنان کارگر خودداری می‌کنند.

هرچند گزارش سازمان جهانی کار به هیچ وجه از دیدگاه طبقاتی به این مسأله نمی‌نگرد، اما اطلاعات مندرج در آن تأییدی است غیرقابل انکار بر این اصل طبقاتی که مسألهٔ استثمار مضاعف زنان در نظام سرمایه‌داری، دارای ریشه‌ای عمیقاً اقتصادی است که از جوهر این نظام سرچشمه می‌گیرد.

دشواری‌های موجود

علی‌رغم این واقعیت که از سال ۱۹۲۵ تاکنون، منشورهای گوناگونی از سوی سازمان جهانی کار در دفاع از حقوق کارگران مهاجر به تصویب رسیده است، اما متأسفانه هیچ یک از آنها به‌طور مشخص مسألهٔ زنان کارگر مهاجر را مخاطب قرار نداده است. علاوه بر

شرکت‌های فراملیتی چنگال خود را بیش از پیش در گلوبی جمهوری‌های آسیای مرکزی فرو می‌برند

در ماه اکتبر سال گذشته، کنسرسیومی با شرکت دولت ترکمنستان و ۶ کمپانی بین‌المللی، برای ساختمان یک خط لولهٔ گاز به طول ۱۲۷۱ کیسلومتر از ترکمنستان به پاکستان تشکیل شد. این خط لوله قرار است منابع گاز «دولت‌آباد» واقع در جنوب شرقی ترکمنستان، را به پاکستان وصل کند. دولت ترکمنستان تعهد کرده است که صدور همهٔ منابع گاز خود را که بالغ بر ۷۰۸ میلیارد متر مکعب می‌شود، انحصاراً از طریق این خط لوله انجام دهد.

مقامات شرکت آمریکایی «یونوکال» که سهامدار اصلی این کنسرسیوم است، امضای قرارداد مزبور را یک «دست‌آورد عظیم تاریخی» و «سنگیایهٔ ای برای ایجاد جادهٔ ابریشم قرن بیست و یکم»، خواندند.

ابعاد واقعی این «دستاورد تاریخی» برای انحصارهای بین‌المللی نفتی زمانی روشن می‌شود که به سهم هر یک از سهامداران این کنسرسیوم توجه کنیم:

- شرکت «یونوکال» (آمریکایی) ۴۶/۵ درصد؛
- شرکت نفت «دلتا» (عربستان سعودی) ۱۵ درصد؛
- شرکت «نفت اندونزی» (ژاپنی) ۶/۵ درصد؛
- شرکت اکتشاف نفت «ایتوجو» (ژاپنی) ۶/۵ درصد؛
- شرکتی مهندسی و ساختمانی «هیوندی» (کرهٔ جنوبی) ۵ درصد؛
- «گـــروه هلال»

(پاکستانی) ۳/۵ درصد. جالب‌تر از همه این که سهم دولت ترکمنستان، به عنوان تنها شریک دولتی در این کنسرسیوم، تنها ۷ درصد، یعنی کمتر از نصف سهم یک شهروند سادهٔ عربستان سعودی، است! اما مهم‌تر از میزان سهم این شرکت‌ها در کنسرسیوم، جایگاه انحصاری آنها در بازار جهانی نفت و گاز، به ویژه در آسیای مرکزی است:

- شرکت آمریکایی

«یونوکال»: یکی از بزرگترین شرکت‌های استخراج منابع انرژی در سطح جهان است. این شرکت حال حاضرکنترل بیش از ۹/۸ تریلیون فوت مکعب (معادل ۱/۶ میلیارد بشکه نفت!) از ذخایر گاز جهان را در اختیار دارد و از عمده‌ترین استخراج‌کنندگان نفت و گاز در آسیا و خلیج مکزیک است.

- شرکت نفت «دلتا»: یک شرکت خصوصی متعلق به سرمایه‌دار بزرگ سعودی« بدر م. العیبان» است که در صنایع گوناگونی مانند نفت و گاز، برج‌سازی و خرید و فروش مستغلات، آماده‌سازی و بسته‌بندی مواد غذایی، تولید و توزیع نوشابه، و دیگر فعالیت‌های تولیدی در عرصهٔ کشاورزی و صنعتی در سطح بین‌المللی، به ویژه در آسیای مرکزی و جنوب شرقی و خاورمیانه، فعالیت می‌کند. این شرکت یکی از اعضای کنسرسیوم نفت آذربایجان نیز هست.

- شرکت «نفت اندونزی» از سال ۱۹۶۶ به اکتشاف و

استخراج نفت در اندونزی مشغول بوده است و یکی از عمده‌ترین عرضه‌کنندگان نفت مورد نیاز برای صنایع ژاپن است. این شرکت اخیراً فعالیت‌های خود را در فرای مرزهای اندونزی، به ویژه آسیای شرقی،

اقیاناوسیه، جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، خاورمیانه و آفریقا گسترش داده است. کمپانی «نفت اندونزی» و شرکت‌های وابسته به آن در حال حاضر استخراج‌صدها هزار بشکه نفت و گاز در روز را در اندونزی، استرالیا و امارات متحدهٔ عربی در اختیار دارند.

- شرکت اکتشاف نفت «ایتوجو» با شبکهٔ گسترده‌ای از شرکت‌های وابسته، در حال حاضر بزرگترین شرکت تجارتي در ژاپن است. از سال ۱۹۷۲ تاکنون این شرکت عملیات اکتشاف، استخراج و تولید «هیدروکاربن»‌ها را در اندونزی، دریای شمال، استرالیا، پاکستان، جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی، یمن، عمان و گابون برعهده داشته است.

- شرکتی مهندسی و ساختمانی «هیوندی»، که در سال ۱۹۴۷ به منظور بازسازی زیربنای اقتصادی کشور کره تشکیل شد و در دههٔ ۱۹۶۰ رشد سریعی یافت، از سال ۱۹۶۸ فعالیت خود را به عنوان یک مفاطعه‌کار بین‌المللی آغاز کرد. این شرکت در سال ۱۹۹۶، بیش از ۳۲ میلیارد دلار قرارداد ساختمانی در سطح جهان داشته است و در حال حاضر به یک مجتمع غول‌پیکر فراملیتی با سرمایه‌ای معادل ۸۷ میلیارد دلار بدل شده

اخبار جهان

- صدها هزار نفر سالگرد انقلاب اکتبر را در مسکو جشن گرفتند**

در روز ۷ نوامبر گذشته، بیش از سیصدهزار نفر از مردم مسکو در مراسم بزرگداشت هشتادمین سالروز انقلاب اکتبر شرکت جستند و طی یک راهپیمایی عظیم، مخالفت خود را با دولت یلتسین و سیاست‌های آن اعلام داشتند. بوریس یلتسین، طی یک سخنرانی ضدکمونیستی مردم روسیه را به «آشتی» فراخواند و از آنها خواست که مردم روسیه را به «ما» و «آنها» تقسیم نکنند. گنادی زیوگانف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه که هدایت این مراسم را برعهده داشت، در پاسخ به سخنان ضدکمونیستی یلتسین گفت: «آقای یلتسین از چهار میلیون کودک بی‌خانمان که در سرداب‌ها و ایستگاه‌های قطار زندگی سختی را می‌گذرانندانتظار آشتی دارد؟… آیا او برای سیاست‌های خود از بیست میلیون مردم تحصیل کرده‌ای که بیکار شده‌اند و شش میلیون آواره‌ای که رژیم او آفریده، هیچگاه نظر خواسته است؟»

- مجمع عمومی سازمان ملل بار دیگر تحریم کوبا را محکوم کرد**

در اوایل ماه نوامبر، مجمع عمومی سازمان ملل متحد برای ششمین بار محاصرهٔ اقتصادی کوبا توسط دولت آمریکا را با ۱۲۳ رأی موافق، ۳ رأی مخالف و ۱۷ رأی ممتنع، محکوم کرد. تنها دولت‌های اسرائیل و ازبکستان هم‌زبان با دولت آمریکا به این قطعنامه رأی مخالف دادند. رأی محکومیت آمریکا از سوی سازمان ملل متحد، هرچند بیانگر افکار عمومی جهان در مخالفت با تحریم کوبا توسط ایالات متحدهٔ آمریکا است، اما قانوناً ضمانت اجرایی ندارد و دولت آمریکا همچنان به تهدیدهای خود علیه کشورهاییک با کوبا مبادلات بازرگانی دارند ادامه می‌دهد.

- سازمان ملل متحد با بحران مالی جدی روبرو است**

به علت عدم پرداخت یک میلیارد دلار بدهی دولت آمریکا به سازمان ملل متحد، این نهاد بین‌المللی با بحران مالی جدی روبرو شده و از پرداخت تعهدات مالی خود به کشورهای مختلف عاجز مانده است. این درحالی است که دولت ایالات متحدهٔ آمریکا هر روز عملیات تازه‌ای را در راستای منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیک خود به سازمان ملل تحمیل می‌کند. دولت آمریکا عدم پرداخت بدهی خود به سازمان ملل را به اهرمی برای وادار کردن این نهاد بین‌المللی به تسلیم در برابر سیاست‌های سلطه‌جویانهٔ این کشور در سطح جهان بدل کرده است.

- امضای قراردادهای نفتی و دفاعی میان قزاقستان و آمریکا**

نورسلطان نظربایف، رئیس‌جمهور قزاقستان، در سفر اخیر خود به آمریکا که در ماه نوامبر انجام شد، در وزارت خارجهٔ آمریکا حضور یافت و چندین توافقنامهٔ اقتصادی، دفاعی و امنیتی را با دولت آمریکا و انحصارهای بین‌المللی این کشور به امضاء رساند. از جمله این توافقنامه‌ها، قرارداد هشت میلیارد دلاری برای استخراج نفت قزاقستان توسط انحصار آمریکایی «تگزاکو» به مدت چهل سال بود. همچنین اعلام شد «نظربایف» قرارداد مشابه دیگری را نیز با کمپانی آمریکایی «موبیل» به امضاء رسانده است. نظربایف در این سفر چند توافقنامهٔ امنیتی و دفاعی نیز با دولت آمریکا امضاء کرد که از جمله می‌توان از نوسازی نیروهای مسلح قزاقستان توسط دولت آمریکا نام برد. رئیس‌جمهور قزاقستان، پس از امضای این توافقنامه‌ها، در نشست خود با تعدادی از مدیران شرکت‌های بزرگ آمریکایی اعلام کرد که دولت او قصد دارد روابط هرچه نزدیک‌تری با دولت آمریکا داشته باشد، اقتصاد بازار آزاد را در قزاقستان تقویت کند و نقش بیشتری در عرصهٔ بین‌المللی ایفا نماید.

- ارتش بلغارستان قادر به پرداخت حقوق پرسنل خود نیست**

در روز ۳۰ سپتامبر اعلام شد که به علت بحران اقتصادی و نبود بودجه، ارتش بلغارستان قادر به پرداخت حقوق سربازان، افسران و دیگر کارکنان خود نیست. وزیر دفاع بلغارستان در اطلاعیه‌ای که در همین تاریخ صادر کرد اعلام نمود که برای پایان بخشیدن به بحران مالی ارتش، این کشور به ۱۵ میلیارد دلار اعتبار فوق‌العاده نیاز دارد. بحران مالی موجود باعث شده است که ارتش بلغارستان، به منظور کاهش هزینه‌های خود، پروازهای نظامی آموزشی در نیروی هوایی این کشور را متوقف کند و بسیاری از مانورهای نظامی را که از پیش برای آن‌ها برنامه‌ریزی شده بود، ملغی سازد. از جمله مخارج سنگینی که در سال‌های اخیر به ارتش بلغارستان تحمیل شده است، مخارج اصلاحاتی است که این ارتش باید برای رساندن سطح خود به استاندارد مورد نظر «ناتو»، به منظور عضویت در آن، متحمل شود.

- آمریکا همچنان بزرگترین تاجر اسلحه در جهان**

مؤسسهٔ بین‌المللی مطالعات استراتژیک که مرکز آن در لندن قرار دارد، طی گزارشی که در اوایل ماه نوامبر سال گذشته منتشر کرد، اعلام نمود که تجارت اسلحه در سال ۱۹۹۶ در مقایسه با سال ۹۵، هشت درصد افزایش یافته و به رقم ۳۹ میلیارد و ۹۰۰ میلیون دلار رسیده است. بنا بر این گزارش، واردات تسلیحاتی کشورهای خاورمیانه و آسیای جنوب شرقی برای اولین بار در سال ۹۶ از مجموع تسلیحات خریداری شده توسط اعضای «ناتو» و دیگر کشورهای اروپای غربی فزونی‌گرفته است. طبق گزارش این مؤسسه، آمریکا با فروش ۱۷ میلیارد دلار اسلحه (۴۲/۶ درصد کل بازار اسلحه در سطح جهان)، همچنان بزرگترین تاجر مرگ در جهان است، و انگلستان به برکت فروش جت‌های جنگنده به عربستان، که در حال حاضر بزرگترین واردکنندهٔ اسلحه در جهان است، صادرات خود را از ۷/۴ میلیارد دلار به ۸/۸ میلیارد دلار در سال ۹۶ افزایش داده است. بر اساس گزارش مزبور، سهم روسیه در بازار اسلحه از ۹/۶ درصد در سال ۹۵ به ۶/۶ درصد در سال ۹۶ کاهش یافته است.

انترناسیونالیسم پرولتری نه یک شعار سیاسی بلکه یک ضرورت تاریخی در شرایط جهانی شدن سرمایه است!

در جهان سرمایه

افزایش بیکاری ناشی از «نافتا»

از زمان به اجرا درآمدن «قرارداد تجارت آزاد آمریکای شمالی» (نافتا) میان سه کشور آمریکا، کانادا و مکزیک در سال ۱۹۹۵، وضع زحمتکشان در هر سه کشور رو به وخامت رفته است. بر اثر این قرارداد، در این مدت ۴۲۰ هزار شغل در آمریکا و ۳۰۶ هزار شغل در کانادا (عمدتاً در عرصهٔ تولید صنعتی) از میان رفته است. اما اشتباه خواهد بود اگر فرار سرمایه ها را به طرف مکزیک حرکتی به نفع کارگران مکزیک تلقی کنیم. سرمایه های آمریکایی و کانادایی عمدتاً به منظور فرار از مقررات محدودکنندهٔ کارفرمایان، و بهره برداری از نیروی کار ارزان به مکزیک منتقل شده اند. طبق گفتهٔ «ریچارد ترامپکا»، دبیر و خزانه دار اتحادیهٔ سراسری کارگران آمریکا، از زمان امضای قرارداد «نافتا» و حرکت سرمایه های آمریکایی و کانادایی به مکزیک، متوسط دستمزد کارگران در این کشور به میزان ۳۵ درصد کاهش یافته و از ۲/۶۰ دلار به ۱/۸۰ دلار در ساعت سقوط کرده است.

بر اساس یک گزارش دیگر از سوی دو محقق کانادایی، که در کتاب «سرمایه های متواری آمریکا» به چاپ رسیده است، کمپانی فورد پس از تعطیل یکی از کارخانه های تولید موتور اوتومبیل

خود در کانادا و انتقال آن به مکزیک، تنها ۱۰۰ میلیون دلار در پرداخت دستمزد صرفه جویی کرده است و این درحالی است که به گفته محققان، بازدهی کار در مکزیک کیفیتیی یکسان و در برخی موارد بالاتر از بازدهی کسار در کارخانه های مشابه این شرکت در ایالت میسیسیگان آمریکا داشته است.

گسترش خشوفت و مصرف مواد مخدر در مدارس آمریکا

طبق گزارشی که در اوایل ماه نوامبر از سوی «گروه بررسی هدف های ملی آمریکا» منتشر شد، استفاده از مواد مخدر در میان دانش آموزان آمریکایی در سال ۱۹۹۶ نسبت به سال های گذشته افزایش فاحشی نشان می دهد. براساس این گزارش، در سال ۱۹۹۶، ۴۰ درصد از دانش آموزان کلاس دهم از مواد مخدر استفاده کرده اند، درحالی که رقم مشابه برای سال ۱۹۹۱، ۲۴ درصد بوده است. همچنین در فاصلهٔ سال های ۹۴–۱۹۹۱، موارد تهدید و حملهٔ بدنی به معلمان ۱/۵ برابر شده است و موارد برهم زدن کلاس ها توسط دانش آموزان از ۳۷ درصد در سال ۹۱ به ۴۶ درصد در سال ۹۴ افزایش یافته است.

شکاف عظیم طبقاتی

بر اساس محاسبات ادارهٔ مرکزی آمار آمریکا، در سال ۱۹۹۴، سهم فقیرترین ۲۰ درصد از جمعیت

آمریکا تنها ۳/۵ درصد از کل درآمدهای دریافت شده، و سهم ثروتمندترین ۲۰ درصد جمعیت ۴۶/۵ درصد کل درآمدها بوده است. از نظر توزیع ثروت، شکاف طبقاتی از این هم عظیم تر است: در سال ۱۹۹۶، ۱۰ درصد از جمعیت آمریکا بیش از ۶۷ درصد کل ثروت کشور را در اختیار داشته اند.

علی رغم این شکاف عظیم، طبقهٔ حاکمهٔ آمریکا همچنان می کوشد که از طریق تغییر قانون مالیات ها، بخش بیشتری از ثروت عظیم کشور را به خود اختصاص دهد. بر اساس طرح پیشنهادی نمایندگان حزب جمهوریخواه در کنگره، که کلیتوتن نیز به آن تسلیم شده است، قرار است در عرض ۲۰ سال آینده، ۹۵۰ میلیارد دلار از مالیات پرداخت شده توسط ثروتمندان این کشور کاسته شود. این رقم شامل ۵۰ درصد کاهش در مالیات بر مستغلات نیز می شود.

در سمت مقابل، به بهانهٔ متعادل کردن بودجهٔ دولت و کاهش هزینه ها، دولت کلینتون تصویب کرده است که در طول پنج سال آینده، ۱۱۵ میلیارد دلار از بودجهٔ بیمه های بهداشتی زحمتکشان و افراد کم درآمد بکاهد. این درحالی است بیش از ۳۶ میلیون نفر از مردم کم درآمد آمریکا تحت پوشش این بیمه های دولتی هستند.

بدون تردید، این سیاست ها به تشدید تضادهای طبقاتی در جامعهٔ آمریکا دامن خواهد زد و دیر یا زود، نظام سرمایه داری این کشور را با بحرانی غیرقابل کنترل و کشنده مواجه خواهد ساخت.

اخگر

حذف مادهٔ ضد کمونیستی از اساسنامهٔ اتحادیه‌های کارگری آمریکا

اتحادیهٔ سراسری سندیکاهای کارگری آمریکا (AFL-CIO)، در بیست و یکمین کنگرهٔ سراسری خود که در روز ۲۲ سپتامبر سال ۹۷ در شهر پیتسبورگ آمریکا تشکیل شد، طی قطعنامه ای که به اتفاق آرا از سوی بیش از ۹۰۰ نمایندهٔ منتخب کارگران از سراسر آمریکا به تصویب رسید، مادهٔ ضد کمونیستی مندرج در اساسنامهٔ اتحادیهٔ سراسری را که شرکت کمونیست ها را در این اتحادیه و همهٔ سندیکاهای تابع آن ممنوع اعلام می کرد، رسماً ملغی نمود.
مادهٔ فوق از بدو تشکیل اتحادیهٔ سراسری در سال ۱۹۵۵، تحت فشار جوّ ضد کمونیستی دوران مک کارتی، در اساسنامه گنجانده شده بود.

این تصمیم مهم اتحادیهٔ سراسری از سوی محافل کارگری آمریکا با استقبال بی نظیر روبرو شد. «جیمز کاوانا»، رییس فدراسیون سندیکاهای شهر مدیسون واقع در ایالت ویسکانسین، گفت که «من سال های متمادی برای حذف این ماده مبارزه کرده بودم و خوشحالم که اکنون این کار انجام شده است». «والتر جانسون»، رییس شورای مرکزی اتحادیه های کارگری شهر سانفرانسیسکو گفت: «با حذف این ماده، ما از یکی از ضعف های انسانی خود فاصله می گیریم و این اصل را می پذیریم که نباید بدون شناخت از افراد و اعتقاداتشان، در مورد آنها قضاوت یکجانبه داشته باشیم». «وارن گولد»، رییس

شورای مرکزی اتحادیه های کارگری شهر «نیوهیون» واقع در ایالت کانکتیکات، پس از تصویب قطعنامه اعلام نمود «اکنون وقت آن رسیده است که همهٔ فعالین دست در دست هم نهند و در دفاع از منافع بیکاران و همهٔ زحمتکشان مبارزه کنند».

این دستاورد بزرگ ناشی از تغییر عمده ای بود که در سیاست اتحادیهٔ سراسری، پس از پیروزی جناح چپ رهبری اتحادیه در آخرین انتخابات آن، به وجود آمد. رهبری جدید، به ویژه «جرج سوینی»، رییس جدید اتحادیه، پس از انتخاب شدن اعلام کرد که اتحادیه را از زیر نفوذ نهادهای ارتجاعی طبقهٔ حاکمهٔ آمریکا، به ویژه «اف. بی. آی» و «سی. آی.ا.» خارج خواهند کرد. در گذشته، اتحادیهٔ سراسری به عنوان بازوی مقتدر این نهادهای ارتجاعی در امر سرکوب جنبش های کارگری و مترقی در آمریکای مرکزی و لاتین، از جمله در شیلی و السالوادور، عمل می کرد.

کنگرهٔ بیست و یکم اتحادیهٔ سراسری کارگران آمریکا در مجموع یازده قطعنامهٔ مختلف در رابطه با سازماندهی جنبش کارگری در آمریکا به تصویب رساند که از جملهٔ آنها معرفی ۲۰۰۰ کاندیدای کارگری در عرصه های گوناگون انتخاباتی تا سال ۲۰۰۰ بود.

تأکید کنگرهٔ اتحادیه های کارگری آفریقای جنوبی بر آرمان سوسیالیسم
ششمین کنگرهٔ سراسری اتحادیه های کارگری آفریقای جنوبی (COSATU) که در ماه

سال یکم، شمارهٔ ۱

در جهان کار

دسامبر گذشته برگزار شد، طی قطعنامه ای «هدف نهایی» اتحادیه های کارگری آفریقای جنوبی را انتقال قدرت سیاسی و اقتصادی به طبقهٔ کارگر ارزیابی کرد و اعلام نمود که «بر این اساس، اتحادیهٔ سراسری بار دیگر بر تعهد خود به مبارزه در راه استقرار جامعهٔ سوسیالیستی تأکید می ورزد… تعهد ما به سوسیالیسم خدشه ناپذیر است.» کنگره، در قطعنامهٔ خود، آفریقای جنوبی را جامعه ای با «دولت ظاهراً دموکراتیک» توصیف کرد که در آن قدرت اقتصادی همچنان در دست یک اقلیت کوچک باقی مانده است.

کنگره، مهم ترین وظیفهٔ اتحادیهٔ سراسری را «آغاز بی درنگ ساختمان سوسیالیسم» ارزیابی کرد و اعلام نمود که «سیاست کوتاه مدت و بلندمدت ما باید بر نگرش ایدئولوژیک نسبت به جامعهٔ سوسیالیستی … نقد بی وقفهٔ نظام سرمایه داری … و گذار به فراسوی مفهوم سنتی دموکراسی سرمایه داری … استوار باشد.»

کنگرهٔ اتحادیه های سراسری کارگران آفریقای جنوبی، ضمن تأکید بر ضرورت ایجاد ارتباط با سازمان های «معتبر» سوسیالیستی در سطح جهان به منظور مقابله با تعرض جهانی سرمایه، بر «تعمیق رابطه» متقابل با حزب کمونیست آفریقای جنوبی تأکید ورزید.

رفیق ژرژ مارشه رهبر سابق حزب کمونیست فرانسه در سن ۷۷ سالگی درگذشت

ژرژ مارشه، دبیر کل سابق حزب کمونیست فرانسه، که در فاصلهٔ سال های ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۴ مسؤولیت رهبری این حزب را برعهده داشت، در روز ۱۶ نوامبر سال ۹۷ به علت بیماری قلبی در پاریس درگذشت. رفیق مارشه به دلیل صراحت و رک گویی و همچنین توانایی بی نظیر در بحث و مناظرهٔ سیاسی، زبانزد همگان بود و از احترامی خاص در میان طبقهٔ کارگر فرانسه و جامعهٔ سیاسی این کشور برخوردار بود.

ژرژ مارشه، که در دوران طولانی رهبری خود حزب کمونیست فرانسه را از درغلتیدن کامل به ورطهٔ کمونیسم اروپایی محفوظ داشت، تا زمان به قدرت رسیدن میخائیل گارباچف، در جهت نزدیکی روابط میان حزب کمونیست فرانسه و حزب کمونیست اتحاد شوروی می کوشید، اما با به قدرت رسیدن گارباچف و یارانش، از رهبران جدید حزب کمونیست اتحاد شوروی به تدریج دوری گزید.

رفیق مارشه در سال ۱۹۹۴ از رهبری حزب کناره گرفت و جای خود را به «روبر هو»، یکی از رهبران «میانه رو» حزب که خواهان ایجاد «تحولات» در حزب کمونیست فرانسه در انطباق با دوران «پایان جنگ سرد» بود، داد. رفیق مارشه، در سال ۱۹۸۰ از ورود ارتش سرخ به افغانستان حمایت کرد و در سال ۱۹۸۹، از اولین رهبران جنبش کمونیستی بود که علناً اعلام داشت «با فرو ریختن دیوار برلین کمونیسم به پایان نرسیده است».

ژرژ مارشه فرزند یک کارگر معدن و خود یک کارگر فلزکار بود. او در سال ۱۹۲۰ به دنیا آمد و در سال ۱۹۴۷ به حزب کمونیست فرانسه پیوست؛ در سال ۱۹۵۹ به عضویت در هیأت سیاسی برگزیده شد و در سال ۱۹۷۰ به مقام معاونت دبیرکل و در سال ۱۹۷۲ به مقام دبیرکل حزب کمونیست فرانسه انتخاب گردید.

ژاک شیراک، رییس جمهور فرانسه، پس از درگذشت ژرژ مارشه، «پایداری و صمیمیت» او را ستود و گفت: «عرصهٔ سیاسی فرانسه عمیقاً از او تأثیر پذیرفته است». فرانسوا هلند، مرد شماره یک حزب سوسیالیست فرانسه، مارشه را «یک شخصیت دوست داشتنی» خواند و گفت که با درگذشت مارشه، «بخشی از زندگی سیاسی فرانسه محو شد»، و لیونل ژاسین نخست وزیر سوسیالیست فرانسه، ژرژ مارشه را «یکی از قوی ترین شخصیت های سیاسی فرانسه» نامید. روبر هو، دبیرکل کنونی حزب کمونیست فرانسه درد و غم خود را «بسیار عظیم» خواند و گفت که امروز «حزب کمونیست فرانسه عزادار است».

به مناسبت درگذشت رفیق ژرژ مارشه، پرچم سرخ، که از چند سال پیش از فراز ساختمان مرکزی حزب پایین آورده شده بود، بار دیگر بر فراز دفتر مرکزی حزب کمونیست فرانسه — این بار به صورت نیمه افراشته — به اهتزاز درآمد.

در جنبش جهانی کمونیستی

رهبر حزب کمونیست هندوستان: به نام «جهانی شدن» می خواهند همهٔ اقتصاد ما را قبضه کنند!

رفیق (و. و. ارگهواو)، رهبر حزب کمونیست هندوستان و نمایندهٔ پارلمان این کشور، در یک سخنرانی که به مناسبت پنجاهمین سالروز استقلال این کشور در پارلمان هندوستان ایراد کرد، خواستار کاهش وابستگی های اقتصادی هندوستان به سرمایه های بین المللی شد. او در سخنرانی خود از جمله گفت:

ما امروز پنجاهمین سالروز استقلال کشورمان را درحالی جشن می گیریم که … [شرکت های فراملیتی] قصد دارند به نام جهانی شدن، همهٔ بخش های عمدهٔ اقتصاد ما را قبضه کنند. در قاموس آنها، جهانی شدن به معنای نوع جدیدی از استعمار است. آنها می خواهند به اینجا بیایند و در شرکت های مشترک سرمایه گذاری کنند. ما اقتصاد خود را لیبرالیزه کرده و دروازه های کشور را به روی آنها گشوده ایم… اما نباید فراموش کنیم که اینها همان نیروهای امپریالیستی همیشگی هستند که امروز به اینجا آمده اند و می خواهند به نام های تازه و با استفاده از شیوه های تازه بازار ما را کنترل کنند، ثروت ما را به غارت ببرند و بر عملکرد سیاسی ما تأثیر بگذارند. ما نباید این حقیقت را لحظه ای فراموش کنیم…

در ۳۱ دسامبر ۱۹۹۴ ما اشتباه بزرگی مرتکب شدیم و آن پیوستن به قرارداد سازمان تجارت جهانی بود. بندهایی در این قرارداد وجود دارند که با منافع حیاتی ما در تضاد آشکارند… ما می بایست علیه بندهایی از این قرارداد که استقلال ما را به مخاطره می اندازند مقاومت می کردیم. سازمان تجارت جهانی امروز به مثابه یک ابرقدرت استعماری عمل می کند. این نهادی است که از سوی ابرقدرت ها برای زیر نفوذ درآوردن همهٔ جهان ایجاد شده است. این نهاد امروز می کوشد اقتصاد ما را کنترل کند و استقلال و حق حاکمیت ملت ما را مسدود سازد….

[وقتی] چین از امضای قرارداد سازمان تجارت جهانی خودداری کرد، آمریکا چه کار توانست بکند؟ آنها کوشیدند با اعمال تحریم اقتصادی و بازرگانی علیه چین و وارد آوردن فشار، این کشور را مجبور به امضای این قرارداد کنند. اما، چین باز هم زیر بار آنان نرفت و آمریکا ناچار شد به طور یکجانبه تحریم چین را لغو کند….

قدرت های استعماری امروز به کشور ما می آیند، نه برای اینکه مشکلات ما را حل کنند. آنها خودشان مشکلات زیادی دارند. آنها برای کنترل بازارها در رقابت با یکدیگر به اینجا می آیند. آنها می کوشند مشکلات خود را به بهای قربانی کردن ما حل کنند. قصد واقعی آنان این است، و این قصد آنان نباید لحظه از نظر سیاست گذاران ما دور بماند. ما کنترل های داخلی اقتصاد را از سر راه آنان برداشته ایم. اما امروز آنها هستند که اقتصاد ما را کنترل می کنند، تجارت ما را کنترل می کنند، و ما را به تغییر سیاست وارداتی مان وادار می سازند….

من در اینجا هشدار می دهم که در درون هندوستان هم نیروهایی هستند که خود را با شرکت های فراملیتی خارجی متحد می دانند. آنها صاحبان شرکت های بزرگ داخلی هستند که منافع خود را در اتحاد با قدرت های استعماری بین المللی می بینند. در نتیجه به فشار خود برای تغییر قوانین اساسی ما، قوانین وارداتی ما، به نفع شرکت های فراملیتی افزوده اند… همهٔ این فشارها را آمریکا و قدرت های استعماری به ما وارد می کنند….

آدرس پستی:

Akhgar
P.O. Box 250808
Columbia University
NY, NY 10025, USA

نشریهٔ ماهانهٔ مدافعان سوسیالیسم علمی